

جلد اول

اشراق غزلیات حضرت حافظ

(علیه السلام)

برای همگان به همراه مقاله (من تو و من من کیست چه می خواهم)



به کوشش و با همکاری تنسی اشراقی

ISBN-978-600-313-077-7



9 786003 130777



انتشارات اسناد ملی

تهران، خیابان سمیه، بعد از مترو
روبروی بانک ملی، ساختمان ۱۱۲ واحد ۷
تلفن: ۸۸۳۱۹۳۳۰ - ۸۸۳۱۹۳۴۲
تلفکس: ۸۸۳۱۳۸۹۸

اشراق غزلیات

حضرت

حافظ



کتابخانه شخصی

(علیه الرحمه)

برای همگان (جلد اول)

همراه مقاله (من تو و من کیست و چه می خواهد)

شَفَا زِ گُفْتِه شَکْرِ فِشَانِ حَافِظِ جَوِي

کِه حَاجَتَتْ، بِه عَلاَجِ کُلاَبُ قَنَدِ مَبَاد

به کوشش و ابتکار

مرتضی اشراقی



انتشارات سلفیروزهال

سرشناسه	اشراقی، مرتضی، ۱۳۲۰، توشیحگر
عنوان قراردادی	دیوان، شرح
عنوان و نام پدیدآور	اشراق غزلیات حضرت حافظ (علیه الرحمه) برای همگان همراه مقاله (من تو و من من کیست و چه می خواهد) / به کوشش و ابتکار مرتضی اشراقی
مشخصات نشر	تهران: سفیر اردهال، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	ج.
شابک	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۳۱۳ - ۰۷۷ - ۷ : ۱ ج ۱۸۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲ق. دیوان -- نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۸ق
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۸ق -- تاریخ و نقد
شناسه افزوده	حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲ق. دیوان، شرح
رده بندی کنگره	۱۳۹۲ ۵الف ۵الف/۵۴۳۵ PIR
رده بندی دیویی	۸۴۱/۳۳
شماره کتابشناسی ملی	۳۲۴۶۱۹۶

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۳۱۳ - ۰۷۷ - ۷



انتشارات سفیر اردهال

۵۰۳۱۷

تهران: خیابان مفتح، خیابان سمیه، روبه روی بانک ملی ایران، ساختمان ۱۱۸، واحد ۴
اشراق غزلیات حضرت حافظ (همراه مقاله من تو و من من کیست و چه می خواهد) جلد اول

© حق چاپ: ۱۳۹۲، انتشارات سفیر اردهال www.safirardehal.ir

نوبت چاپ: اول

m.eshraghi.50@gmail.com

به کوشش: مرتضی اشراقی

طراح جلد: بهاره آزمون

صفحه آرا: منیژه فاتحی

حروف چینی: فاطمه اسدی

ناظر فنی چاپ: جواد فیثی

شمارگان: ۵۵۰

شماره نشر: ۱ - ۲۱۶

بها: ۱۸۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مطالب

پیشگفتار و راهنمای استفاده بهتر از کتاب	۱۳
معنی لغات و کلماتی که به صورت مکرر در ابیات آمده است	۱۷
مقاله من تو و من من کیست و چه می خواهد؟	۲۶
غزل ۱: اَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي، اَدْرِ كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا	۵۵
غزل ۲: صَلَاحِ كَارِ كُجَا وَ مَنْ خَرَابِ كُجَا	۵۸
غزل ۳: اَگَرِ آن تُرکِ شیرازی، بِه دَسْتُ آرَدُ دِلِ ما را	۶۱
غزل ۴: صَبَا، بِه لُطْفِ بَگُو آن غَزَالِ رَغْنَا را	۶۴
غزل ۵: دِلِ می رَوَدُ زِ دَسْتَم، صَاحِبِ دِلِ خُدا را	۶۶
غزل ۶: بِه مُلَازِمِ سُلْطَان، کِه رِسانَدِ این دُعا را؟	۷۰
غزل ۷: صوفی بیا که آینه صافی ست جام را	۷۲
غزل ۸: ساقیا بِرِخیزُ، دَرِ دِه جام را	۷۴
غزل ۹: رَوْنَقِ عَهْدِ شَبَابِ اَسْتُ، دِگَرِ بَسْتَانِ را	۷۶
غزل ۱۰: دُوشِ اَزِ مَسْجِدِ سوئی، مِیخانِه اَمَدِ پیرِ ما	۷۹
غزل ۱۱: ساقی بِه نُورِ بادِه بِرِافروزِ جامِ ما	۸۱
غزل ۱۲: ای فُروغِ ماهِ خُشنِ اَزِ روئی رَخْشانِ شُما	۸۴
غزل ۱۳: می دَمَدُ صَبیحُ، کِلَه بَسْتُ سَحَابِ	۸۸
غزل ۱۴: گُفْتَمِ ای سُلْطَانِ خُوبان، رَحْمِ کُنْ بِرِ این غَرِیبِ	۹۰
غزل ۱۵: ای شَاهدِ قُدسی، کِه کِشَدِ بَندِ نِقابِت؟	۹۳
غزل ۱۶: خَمی کِه اَبَرُوی شوخِ تو، دَرِ کِمانِ اَنداختِ	۹۶
غزل ۱۷: سِینه اَزِ آتَشِ دِلِ، دَرِ غَمِ جانانِه بِشوختِ	۹۹
غزل ۱۸: ساقیا، اَمَدَنِ عیدِ، مُبارکِ بادِت	۱۰۱
غزل ۱۹: ای نَسیمِ سَحَرُ، اَرامگِه یارِ کُجاست؟	۱۰۳
غزل ۲۰: روزه یکسو شد، عید اَمَدِ دِلِ ها بِرِخاست	۱۰۶

- غزل ۲۱: دَلِ دِیَمِ شُدْ، دَلِیْرَ بِه مَلاَمَتِ بَر خَاسَتِ ۱۰۸
- غزل ۲۲: چُو بَشْتَوِی سَخَنِ اَهْلِ دِل، مَکُو کِه خَطَا سَت ۱۱۰
- غزل ۲۳: خِیالِ رَوِی تُو، دَر هَر طَرِیقِ هَمَرِه مَاسَت ۱۱۳
- غزل ۲۴: مَطْلَبِ طَاعَتِ پِیماَنِ صَلاَح، اَز مَنِ مَسَت ۱۱۵
- غزل ۲۵: شِکَفْتِه شُدْ کُلِ حَمرا و گَشْتِ بُلْبُل، مَسَت ۱۱۷
- غزل ۲۶: زُلْفِ اَشْفَتِه وَ خِی کَرْدِه وَ خَنْدانِ لَبِ مَسَت ۱۲۰
- غزل ۲۷: دَر دِیْرِ مُغانِ اَمَد، یارَم قَدَحِی دَر دَسَت ۱۲۲
- غزل ۲۸: بِه جَانِ خَواجِه وَ حَقِّ قَدِیم، عَهْدِ دُرُسَت ۱۲۴
- غزل ۲۹: ما را زِ خِیالِ تُو، چِه پَرِوایِ شَرابِ اَسَت ۱۲۶
- غزل ۳۰: زُلْفَتِ هِزارِ دِل، بِه یِکی تارِه مَوِ بَیَسَت ۱۲۹
- غزل ۳۱: اَن شَبِ قَدْرِی، کِه گویندِ اَهْلِ خَلَوَت، اِمِشَبِ اَسَت ۱۳۱
- غزل ۳۲: خُدا چُو صُورَتِ اَبِروِی دِلگِشایِ تُو، بَسَت ۱۳۳
- غزل ۳۳: خَلَوَتِ گَزِیدِه را، بِه تَماشا چِه حَاجَتِ اَسَت؟ ۱۳۵
- غزل ۳۴: رَواقِ مَنظَرِ چِشَمِ مَنِ اَشیاَنِه تُسَت ۱۳۸
- غزل ۳۵: بُرو بِه کَارِ خُودِ ای واعِظْ، اِین چِه قَریادَسَت ۱۴۰
- غزل ۳۶: تا سَرِ زُلْفِ تُو، دَر دَسَتِ نَسِیم، اَفْتادَسَت ۱۴۲
- غزل ۳۷: بیا کِه قَصرِ اَمَل، سَخَتِ سُسَتِ بُنیادَسَت ۱۴۴
- غزل ۳۸: بی مَهرِ رُخَت، رَوزِ مَرا نُورِ نَماندَسَت ۱۴۷
- غزل ۳۹: باغِ مَرا، چِه حَاجَتِ سَرِوِ صِنویرِ اَسَت؟ ۱۴۹
- غزل ۴۰: اَلْمَنَةُ لِلَّهِ کِه دَر مِیکَدِه بازِ اَسَت ۱۵۲
- غزل ۴۱: اَکَر چِه بادِه فَرَحِ بَخْش، بادِ گَلبِیزِ اَسَت ۱۵۵
- غزل ۴۲: حَالِ دِل، با تُو گُفْتَم، هَوَسِ اَسَت ۱۵۷
- غزل ۴۳: صَحْنِ بَستانِ ذوقِ بَخْش، صُحْبَتِ یارانِ خُوشِ اَسَت ۱۵۹
- غزل ۴۴: کُنون، کِه بَر کَفِ کُل، جامِ بادِه صافِ اَسَت ۱۶۱
- غزل ۴۵: دَرین زَمانِه، رَفِیقِی کِه خالی از خِلَلِ اَسَت ۱۶۳
- غزل ۴۶: کُلِ دَر بَر، می دَر کَف، مَعشُوقِ بِه کَامِ اَسَت ۱۶۵

- غزل ۴۷: به کوئی می‌گد، هر سالکی که ره دانست..... ۱۶۸
- غزل ۴۸: صوفی از پرتو می، راز نهانی دانست..... ۱۷۰
- غزل ۴۹: روضه خلد برین، خلوت درویشان است..... ۱۷۳
- غزل ۵۰: به دام زلف تو، دل مبتلای خویشتن است..... ۱۷۶
- غزل ۵۱: لعل سیراب به خون تشنه، لب یار من است..... ۱۷۸
- غزل ۵۲: روزگاری ست که، سودای بُتان دین من است..... ۱۸۰
- غزل ۵۳: منم که، گوشه میخانه خانقاه من است..... ۱۸۲
- غزل ۵۴: ز گریه، مردم چشم، نشسته در خون است..... ۱۸۴
- غزل ۵۵: خم زلف تو دام کفر دین است..... ۱۸۶
- غزل ۵۶: دل سراپرده محبت اوست..... ۱۸۸
- غزل ۵۷: آن سیه چرده، که شیرینی عالم با اوست..... ۱۹۰
- غزل ۵۸: سر ارادت ما و، آستان حضرت دوست..... ۱۹۲
- غزل ۵۹: دارم، امید عاطفتی، از جناب دوست..... ۱۹۵
- غزل ۶۰: آن پیک نامور، که رسید از دیار دوست..... ۱۹۷
- غزل ۶۱: صبا، اگر گذری افتد به کشور دوست..... ۱۹۹
- غزل ۶۲: مَرَحبا ای پیک مشتاقان، بده پیغام دوست..... ۲۰۱
- غزل ۶۳: روی تو کس ندید هزارت رقیب هست..... ۲۰۳
- غزل ۶۴: اگر چه غرض هنر، پیش یار، بی ادبی ست..... ۲۰۵
- غزل ۶۵: خوشتر ز عیش، صحبت باغ بهار چیست؟..... ۲۰۷
- غزل ۶۶: بنال بلبل اگر با منت سر یاری ست..... ۲۰۹
- غزل ۶۷: یارب این شمع دل آفرور، ز کاشانه کیست؟..... ۲۱۲
- غزل ۶۸: ماهم این هفته برون رفت به چشم سالی ست..... ۲۱۴
- غزل ۶۹: کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست..... ۲۱۶
- غزل ۷۰: مردم دیده ما، جز به رخت ناظر نیست..... ۲۱۹
- غزل ۷۱: زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست..... ۲۲۱
- غزل ۷۲: راهی ست راه عشق، که هیچش کناره نیست..... ۲۲۴

- غزل ۷۳: روشن از پرتو رویت، نظری نیست که نیست..... ۲۲۶
- غزل ۷۴: حاصل کار که کون مکان، این همه نیست..... ۲۲۹
- غزل ۷۵: خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست..... ۲۳۲
- غزل ۷۶: جز آستان توأم، در جهان پناهی نیست..... ۲۳۴
- غزل ۷۷: بلبلِ برگ گلی، خوش رنگ در منقار داشت..... ۲۳۷
- غزل ۷۸: دیدی که، یار جز سر جور ستم، نداشت..... ۲۳۹
- غزل ۷۹: کُنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت..... ۲۴۱
- غزل ۸۰: عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت..... ۲۴۳
- غزل ۸۱: صبحدم مرغ چمن، با گل نوحاسته گفت..... ۲۴۵
- غزل ۸۲: آن ترک پری چهره که دوش، از بر ما رفت..... ۲۴۷
- غزل ۸۳: گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت، رفت..... ۲۴۹
- غزل ۸۴: ساقی بیار باده، که ماه صیام رفت..... ۲۵۱
- غزل ۸۵: شربتی از لب لعلش نجشیدیم برقت..... ۲۵۴
- غزل ۸۶: ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت..... ۲۵۶
- غزل ۸۷: حسنت به اتفاق ملاحه، جهان گرفت..... ۲۵۸
- غزل ۸۸: شنیده ام سخنی خوش، که پیر گنغان گفت..... ۲۶۱
- غزل ۸۹: یارب سببی ساز، که یارم به سلامت..... ۲۶۴
- غزل ۹۰: ای همدل صبا به سبا می فرستمت..... ۲۶۷
- غزل ۹۱: ای غایب از نظر به خدا می سپارمت..... ۲۷۰
- غزل ۹۲: میر من خوش می روی، کاندز سر پا می رمت..... ۲۷۳
- غزل ۹۳: چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت..... ۲۷۵
- غزل ۹۴: زان یار دلنوازم، شکری ست با شکایت..... ۲۷۷
- غزل ۹۵: مدامم، مست می دارد نسیم جعد گیسویت..... ۲۸۰
- غزل ۹۶: درد ما را نیست درمان، الغیاث..... ۲۸۲
- غزل ۹۷: تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج..... ۲۸۴
- غزل ۹۸: اگر به مذهب تو، خون عاشق است مباح..... ۲۸۶

- غزل ۹۹: دِلْ مَنْ دَرِ هَوَايِ رُویِ فَرُخْ ۲۸۸
- غزل ۱۰۰: دِی پیرِ میِ فُرُوشْ، کِه دِکُرشْ بِه خَیرِ باد ۲۹۰
- غزل ۱۰۱: شَرَابُ عَیشِ نَهَانُ چِیست؟ کَارِ بیِ بُنیادُ ۲۹۲
- غزل ۱۰۲: دُوشِ آگَهِی، زِ یارِ سَفَرِ کَرْدِه، دادِ باد ۲۹۵
- غزل ۱۰۳: رُوزِ وَصَلِ دُوسْتدارانِ یادُ بادُ ۲۹۷
- غزل ۱۰۴: جَمالَتِ آفتابِ هَرِ نَظَرُ باد ۲۹۹
- غزل ۱۰۵: صُوفی اَرِ بادِه بِه اَندازِه خُورَد، نُوشِشِ باد ۳۰۱
- غزل ۱۰۶: تَنَتْ بِه نازِ طَیْبِیان، نِيازِ مَنَدُ مَباد ۳۰۳
- غزل ۱۰۷: حُسنِ تو هَمیشِه دَرِ فُزُونِ باد ۳۰۵
- غزل ۱۰۸: خُسْرُوا گُویِ فَلَکُ دَرِ خَمِ چوگانِ تو باد ۳۰۷
- غزل ۱۰۹: دِیرِستْ کِه دِلدار، پِیامی نَفِرِستاد ۳۰۹
- غزل ۱۱۰: پیرانِه سَرَم، عَشَقِ جَوانی بِه سَرِ اَفْتاد ۳۱۱
- غزل ۱۱۱: عَکسِ رُویِ تو، چو دَرِ آینه جَامِ اَفْتاد ۳۱۳
- غزل ۱۱۲: آنکِه رُخسارِ ترا، رَنگِ گُلِ تَسَرینِ داد ۳۱۶
- غزل ۱۱۳: بَنَفِشِه دُوشِ بِه گُلِ گُفت، خوشِ نِشانی داد ۳۱۸
- غزل ۱۱۴: هُمایِ اوجِ سَعادَتِ بِه دامِ ما اَفْتاد ۳۲۰
- غزل ۱۱۵: دَرِخَتِ دُوستی بَنشان، کِه کامِ دِلِ بِه بارِ آرد ۳۲۲
- غزل ۱۱۶: کَسی کِه حُسنِ خَطِ دُوستِ دَرِ نَظَرِ دارد ۳۲۴
- غزل ۱۱۷: دِلِ ما بِه دُورِ رُویَت، زِ جَمَنِ فِراغِ دارد ۳۲۶
- غزل ۱۱۸: آن کَسِ کِه بِه دَسْتِ جَامِ دارد ۳۲۸
- غزل ۱۱۹: دِلِی کِه غِیبِ نِمایِ اَسْتُ، و جَامِ جَمِ دارد ۳۳۰
- غزل ۱۲۰: بَتی دارَم کِه گِردِ گُلِ، زِ سُبُلِ ساییانِ دارد ۳۳۳
- غزل ۱۲۱: هَرِ آنکُو خَاطِرِ مَجْمُوعِ، یارِ نازِ تینِ دارد ۳۳۶
- غزل ۱۲۲: هَرِ آنکِه جَانِبِ اَهْلِ خُدا، نِگِه دارد ۳۳۹
- غزل ۱۲۳: مُطَرِبِ عَشَقِ، عَجَبِ سازِ نوایی دارد ۳۴۱
- غزل ۱۲۴: آنکِه اَزِ سُبُلِ او، غالیه تابِی دارد ۳۴۳

- غزل ۱۲۵: شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد ۳۴۶
- غزل ۱۲۶: جان، بی جمال جانان، میل جهان ندارد ۳۴۹
- غزل ۱۲۷: روشنی طلعت تو، ماه ندارد ۳۵۲
- غزل ۱۲۸: نیست در شهر نگاری، که دل ما ببرد ۳۵۵
- غزل ۱۲۹: اگر نه باده، غم دل زیاد ما ببرد ۳۵۸
- غزل ۱۳۰: سحر بلبل، حکایت با صبا کرد ۳۶۰
- غزل ۱۳۱: بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد ۳۶۳
- غزل ۱۳۲: به آب روشن می، عارفی طهارت کرد ۳۶۵
- غزل ۱۳۳: صوفی نهاد دام، سر حقه باز کرد ۳۶۷
- غزل ۱۳۴: بلبلی خون دلی خورد، گلی حاصل کرد ۳۷۰
- غزل ۱۳۵: چو باد، غم سر کوی یار خواهم کرد ۳۷۲
- غزل ۱۳۶: دست در حلقه آن زلف دو تا، نتوان کرد ۳۷۴
- غزل ۱۳۷: دل از من برد، روی از من نهان کرد ۳۷۷
- غزل ۱۳۸: یاد باد آن که ز ما، وقت سفر یاد نکرد ۳۷۹
- غزل ۱۳۹: رو بر رهش نهادم، بر من گذر نکرد ۳۸۱
- غزل ۱۴۰: دلبر برقت، دلشدگان را خبر نکرد ۳۸۳
- غزل ۱۴۱: دیدی ای دل، که غم عشق دگر بار چه کرد ۳۸۵
- غزل ۱۴۲: دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد ۳۸۷
- غزل ۱۴۳: سالها دل، طلب جام جم از ما می کرد ۳۸۹
- غزل ۱۴۴: به سر جام جم، آنکه نظر توانی کرد ۳۹۲
- غزل ۱۴۵: چه مستی است ندانم، که رو به ما آورد ۳۹۵
- غزل ۱۴۶: صبا وقت سحر، بویی ز زلف یار می آورد ۳۹۷
- غزل ۱۴۷: نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد ۳۹۹
- غزل ۱۴۸: یارم چو قدح به دست گیرد ۴۰۱
- غزل ۱۴۹: دلم جز مهر مهریان، طریقی بر نمی گیرد ۴۰۳
- غزل ۱۵۰: ساقی از باده آیین دست، به جام اندازد ۴۰۷

- غزل ۱۵۱: دمی با غم به سر بردن، جهان یکسر نمی آرزد..... ۴۰۹
- غزل ۱۵۲: در آزل، پرتو حسنت، ز تجلی دم زد..... ۴۱۱
- غزل ۱۵۳: سحر چون خسرو خاور، علم بر کوهساران زد..... ۴۱۳
- غزل ۱۵۴: راهی بز که، آهی بر ساز آن توان زد..... ۴۱۶
- غزل ۱۵۵: اگر روم ز پی آتش، فتنه ها برانگیزد..... ۴۱۹
- غزل ۱۵۶: به حسن خلق وفا، کس به یار ما نرسد..... ۴۲۱
- غزل ۱۵۷: هر که را با خط سبوت، سر سودا باشد..... ۴۲۳
- غزل ۱۵۸: من انکار شراب، این چه حکایت باشد؟..... ۴۲۵
- غزل ۱۵۹: نقد صوفی، نه همه صافی بی عیش باشد..... ۴۲۷
- غزل ۱۶۰: خوش است خلوت اگر یار، یار من باشد..... ۴۲۹
- غزل ۱۶۱: کی شعر تر انگیزد، خاطر که خزین باشد..... ۴۳۱
- غزل ۱۶۲: خوش آمد گل، وز آن خوش تر نباشد..... ۴۳۳
- غزل ۱۶۳: گل، بی رخ یار، خوش نباشد..... ۴۳۶
- غزل ۱۶۴: نفس باد صبا، مشک فشان خواهد شد..... ۴۳۸
- غزل ۱۶۵: مرا مهر سیه چشمان، ز سر بیرون نخواهد شد..... ۴۴۱
- غزل ۱۶۶: روز هجران، شب فرقت یار، آخر شد..... ۴۴۳
- غزل ۱۶۷: ستاره ای بدرخشید، ماه مجلس شد..... ۴۴۵
- غزل ۱۶۸: گداخت، جان که شود کار دل تمام نشد..... ۴۴۸
- غزل ۱۶۹: یاری اندر کس نمی بینم، یاران را چه شد؟..... ۴۵۱
- غزل ۱۷۰: زاهد خلوت نشین، دوش به میخانه شد..... ۴۵۴
- غزل ۱۷۱: دوش از جناب آصف، پیک بشارت آمد..... ۴۵۶

پیشگفتار و راهنمای استفاده بهتر از کتاب

به نام خداوند عشق آفرین

با درود و صلوات بر محمد (ص) و آل مطهرش و بر سایر انبیاء، اولیاء، عرفا معلمین مستقیم و غیرمستقیم و همچنین پدر و مادرم یعنی اولین معلمین عشق و عشق‌ورزی من. بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

* * *

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس

* * *

من این دلق مرقع را بخواهم سوختن روزی که پیر می فروشانش به جا می برنمی گیرد
گرچه حقیر اهل قلم و ادبیات نبوده و در این زمینه دارای هیچ دلقی نمی باشم اما به اقتضای سن و تجربه ام به خود اجازه دادم به عنوان یک مسلمان که غم عشق به خصوص عشق به جوانان و فرزندان این سرزمین را دارم و همچنین پس از حدود پنجاه سال مطالعه غیر کلاسیک بعضی آثار بزرگان از جمله حضرت حافظ، چون شبان در داستان موسی و شبان جناب مولانا، حرف دل و برداشت خود را از فریادهای عاشقانه ایشان بیان کنم که می فرماید:

یک قصه بیش نیست غم عشق، وین عجب که از هر زبان که می شنوم، نامکرر است

تا بدین وسیله مبتدیان و جوانان دل‌بند کشورم بتوانند به جای گذراندن چندین سال با صرف چندین هفته این مقدار راه را به پیش رفته و به یاری خدا با همان سرعت آن را خود ادامه دهند البته با زمزمه مدام این دعای جاودانه حضرت حافظ یعنی:

هَمَّتْ بِدَرْقَهٗ رَاهِ كُنْ اَي طَايِرِ قَدَسْ كِه دراز است رَهٗ مقصد و مَن نوسفرم
لذا در حد بضاعت قلمی و توانم، سیستم آسان‌خوانی و آسان‌سازی فهم اولیه یعنی نثر کردن آیات را به دیوان حافظ تصحیح شده بزرگوار جناب عارف قزوینی اضافه و تقدیم کنم، اضافه کنم که در این کار جهت صدا دار کردن حروف کلمات مشکل و متشابه از قرائت آیات توسط جناب آقای دکتر موسوی گرمارودی و فرهنگ معین کمک گرفتم و در رابطه با یافتن معنای لغات و اصطلاحات و مفاهیم علاوه بر برداشت‌ها و یافته‌هایم در زمینه عشق و عرفان که شرح آن در مقاله «مَن تُو و مَن مَن کیست و چه می‌خواهد» آمده است و هم‌چنین از فرهنگ معین و کتاب «در جست‌وجوی حافظ» جناب ذوالنور و گلشن راز جناب استاد مطهری و حافظ جناب دکتر خطیب رهبر و بالاخره «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» جناب آقای دولتشاهی کمک گرفتم.

اما جهت استفاده بهتر از این دیوان توجه به نکات زیر ضروری است:

۱- چون اشعار در مواردی با اصطلاحات مرسوم ۸۰۰ سال پیش سروده شده است لذا در نثر کردن در حد امکان معادل روز آنها آورده شده است بنابراین بالاجبار عباراتی اضافه گردیده که در اکثر مواقع در داخل پرانیز نوشته شده است.

۲- چون در نوشتجات فارسی، حروف صدا دار نمی‌باشند در نتیجه تلفظ درست آنها برای مبتدیان و غیرفارسی‌زبانان با مشکلاتی همراه است لذا جهت حل این مشکل آیات را به صورت کامل صداگذاری کردم تا همگان به خصوص جوانان ایران و شبه‌قاره هند، افغانستان، تاجیکستان و دانشجویان خارجی دانشگاه‌های ایران و بالاخره مادران و پدران و نوجوانان که نتوانسته‌اند ادیب شوند قادر باشند از گفتار این بزرگوار بهره بیشتر ببرند.

در این رهگذر بایستی یادآور شوم که برای صداگذاری عنوان مُعَرَّب کردن زیاد صحیح نمی‌باشد چرا که اختراع خط نسخ و کسره و فتحه و ضمه و غیره کار یک ایرانی عاشق به انوار دین محمدی (ص) به نام محمدبن مُقَلَّه می‌باشد که در قرن چهارم هجری آن را به وجود آورده و برای اولین بار در کتابت قرآن مورد استفاده قرار داده است و منطق نیز صحت ایرانی بودن ایشان را تأکید می‌کند زیرا همان طور که در حال حاضر عرب‌ها نمی‌توانند فارسی ما را بدون صداگذاری صحیح بخوانند ایرانیان نیز خواندن قرآن برایشان خیلی سخت بوده است لذا این بزرگوار اصلاحات فوق‌الذکر را در رسم خط موجود آن زمان به عمل آورده است زیرا او ایرانی بوده و نیاز همگان بخصوص غیرعرب‌ها را به درستی تشخیص داده است و نظر به اینکه با آمدن این رسم الخط، رسم الخط‌های قبلی، دیگر مورد استفاده واقع نگردیده لذا منسوخ شدند در نتیجه نام این رسم الخط را نسخ گذاشته‌اند، با آرزوی رسیدن رحمت خداوندی به روان پاک جناب محمدبن مُقَلَّه ایرانی و همهٔ معلمین مخلص دروس خداپرستی و عشق‌ورزی.

لازم به ذکر است که اطلاعات فوق را از کتاب (سیر تکاملی تاریخ قرآن) نوشتهٔ جنابان محمد حیدری و دکتر یوسف فضایی به دست آورده‌ام.

۳- در خیلی از ابیات، تنها با کلمات و یا معنی کلمات آمده در خود آنها امکان تهیه نثر معادل، ممکن نبود بنابراین در حد توان و با استفاده از مفاهیم خود بیت و یا بیت ماقبل و مابعد و اطلاعات ناچیزم، با حداقل تغییرات و یا اضافات، سعی کرده‌ام نثر گویایی تهیه نمایم اگرچه نثرها کامل و صددرصد گویا نمی‌باشند ولی چون در هر صورت خود بیت مرجع اصلی می‌باشد لذا این نثرها را ذیل بیت مربوطه آوردم تا خواننده محترم از خود مرجع فاصله نگیرد بنابراین پیشنهاد می‌شود در صورت مبهم بودن بیت:

الف)- بیت را با استفاده از صدا و حرکت و ویرگول‌ها که در این نگارش به معنی همه نوع مکث مورد استفاده قرار گرفته است را، دو یا سه بار بخوانید. طوری که موسیقی، ملودی و وزن آن را بیابید.

ب) سپس نثر زیر آن را مطالعه و مفهوم اولیه از بیت را برداشت نمایید.

ج) با توجه به مفهوم به دست آمده دوباره خود بیت را بخوانید در این موقع به خواست خدا شیرینی و مفهوم کامل تر کلام حافظ عزیز و بزرگوار در کامتان بیشتر می شود.

۴- جهت کمک بیشتر به خواننده گرامی، در رابطه با به دست آوردن مستقیم مفاهیم ابیات معنی چند لغت که در خیلی از غزلیات به کار رفته است در ادامه این مقدمه آورده شده است که مطالعه آن، قبل از مطالعه خود دیوان پیشنهاد می شود.

۵- چون هدف صرفاً انتقال بهتر و آسان تر، زیبایی های کلام، احساس، عشق و ورزی، افکار و جهان بینی جناب حافظ به همه دوستان بود. بنابراین جلد اول را تا غزل ۱۷۱ در قالب جلد (۱) با چاپ ساده تهیه و بدین وسیله تقدیم گردید تا جلد دوم و پایانی پس از اخذ پیشنهادات و انتقادات سازنده و اعمال آنها تدوین، چاپ و بعداً تقدیم گردد.

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم (ولی) این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد عارضش را به مثل ماه ملک نتوان گفت نسبت دوست به هر بی سر و پا نتوان کرد نظر پاک تواند رخ جانان دیدن که در آئینه، نظر، جز بصفا نتوان کرد مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

در پایان بر خود وظیفه می دانم بدین وسیله از زحمات سرکار خانم فاطمه اسدی که کار پر زحمت و دقیق اعمال حرکه و صداها را با حروف چینی انجام دادند و همچنین جناب آقای عابدینی مدیریت محترم انتشارات سفیر اردهال و همکارانشان بخصوص خانم فاتحی که مرا در کار طبع و نشر این اثر معنوی همراهی کردند تشکر و قدردانی نمایم.

خدایا ما را همواره و در همه جا با پاکان و دارندگان دل با صفا و پر از نور الهی محشور و همصحبت بفرما.

مرتضی اشراقی- سال ۱۳۹۱

Email: m.eshraghi.50@gmail.com

SMS: 09102266516

معنی لغات و کلماتی که به صورت مکرر در ابیات آمده است

۱- می

مجموعه عوامل و وسایلی که با رسیدن آنها به روح و روان انسان، در او حالت عشق‌ورزی و ابراز محبت صادقانه به دلدار و هر آنچه مال اوست، ایجاد کند، همچنین سبب می‌شود انسان منافع مادی و دنیوی را که در هر صورت از او جدا خواهد شد، را فراموش کرده و بدین معنا مست شود و سرچشمه آن در درون خود انسان می‌باشد ولی کاسه و ابزار ظهور آن زیبایان عالم هستی به خصوص خود باریتعالی می‌باشد.

۲- مست و مستی

مست کسی است که عقل منفعت‌طلبی و همچنین انگیزه حفظ مَیّت خود را از دست داده باشد و برعکس همه هم و غم او غرق شدن در دریای عشق‌ورزی به خالق عشق بوده و پایبند هیچ ملاحظه‌ای در این زمینه نبوده و در راه جانانه حتی سر خود را فدا می‌کند.

۳- عقل

اطلاعات و فکری است که انسان به وسیله آن بخواهد داشته‌های دنیوی و اخروی خود را با نیت توسعه خود افزایش دهد، به عبارت دیگر عقل مورد انتقاد بزرگان عرفا آن تفکری است که انسان را در واقع، از حقیقت بنده و مملوک بودنش جدا می‌کند طوری که او باور می‌کند از خود چیزی دارد و نیز آنها برایش کافی است لذا عشق و بندگی را فراموش می‌کند در حالی که:

از وی همه مستی و غرور است و تکبر وز ماهمه بیچارگی و عجز و نیازست
خمار آلوده‌ام سود و زیان خود نمی‌دانم به یک پیمانه سودا می‌کنم دنیا و عقبی را

۴- زلف

یکی از زیبایی‌ها و جمال خداوندی است که مثل زلف انسان زیباست که روح و

جان و احساس ندارد و شاید یکی از موارد عمده آن همین زیبایی‌های موجود در پیچ‌های عالم مشهود باشد که معمولاً انسان گرفتار آن می‌شود و در صورتی که این زیبایی‌ها را با خود دلدار حقیقی اشتباه کند، تبدیل به یک زندانی و محبوس شده در فضای بدون روح الهی، می‌شود.

۵- خال

سیاهی که صورت را زیباتر می‌کند ولی شاید در ابیات به معنای تاریکی و سایه موقتی موجود در انوار الهی باشد تا انسان که فطرت فهم مقایسه‌ای دارد، نور و روشنایی را بهتر بفهمد مثل سیاهی شب با اینکه تاریک است ولی به صورت جزئی و گذرا، دلچسب و زیباست به عبارت دیگر اگر خود چهره و صورت یا روشنایی و نور نباشد این سیاهی و تاریکی برای انسان دلگیرکننده و بی‌معنی خواهد شد.

۶- لب

جلوه و محلی از زیبایی صورت و جمال یار است که از آنجا فیض وصال و رسیدن محبت معشوق به عاشق و برعکس اتفاق می‌افتد و رابط بین عاشق و معشوق نیز کلمات و نور می‌باشد.

۷- مدعی

کسی که ادعای او فاقد حقیقت و واقعیت است.

۸- خیال

مجموعه مشاهدات و طرح‌هایی که در روح انسان به وجود می‌آید ولی قبلاً وجود نداشته و قابل دسترسی واقعی در حالت عادی نمی‌باشد.

۹- صراحی

بطری شرابی که گلوگاهی تنگ و دراز دارد و در پذیرایی از آن استفاده می‌کردند.

۱۰- مُحْتَسِب

مأمور نهی کننده از کارهای خلاف شرع که توسط حکومت به این کار مأمور می شود.

۱۱- خرقه

لباس مخصوص درویشان که از به هم دوختن وصله های مختلف درست شده باشد. شاید منظور هر نوع نام و نشان معنوی مردم پسند که معمولاً مورد سوءاستفاده قرار گرفته و وسیله گول زدن مردم می شود.

۱۲- دُرْدُ - دُردی کش

رسوبات ته ظرف هر نوع مایعات به خصوص شراب و در ابیات به منظور خوردن تمام شراب و حتی رسوبات ته جام می باشد که در نهایت این واژه شدت عشق می خوار به می را می رساند و به قدری است که همه جام را سر می کشد.

۱۳- سپهر

آسمان یا فلک یا دنیا. شاید منظور گذرا بودن آنها و اینکه انسان بالاخره از آن جدا خواهد شد، می باشد.

۱۴- رقیب

نگهبان، مراقب، محافظ و رقابت کننده ولی در اکثر غزل ها به معنی نگهبان درگاه دلدار می باشد که مانع ورود عاشق به درگاه معشوق می شود.

۱۵- عیار

کسی که به گفته خود عمل می کند و صبور و شکیا است شاید منظور کسی که داشته های خود را فدای دیگر عشاق می کند.

۱۶- دیر کهن

دنیا

۱۷- طَرّه

قسمتی از زلف که انسان در پیشانی و صورت خود قرار می‌دهد تا آن را جذاب‌تر کند شاید منظور در ابیات زیبایی‌هایی باشد که اصلش از خودش نمی‌باشد.

۱۸- وصل

دیدار و یکی شدن با دلدار خود

۱۹- شاهد

کسی که در همه جلوه‌ها، عکس رخ یار را می‌بیند.

۲۰- خرابات

محلّی که از نظر مردم دنیایی و اسم و رسم‌دار بدنام می‌باشد ولی برعکس این خاصیت ظاهری‌اش، انسان خداجو تمام منیت‌های خود را در آنجا از خود دور کرده و پاک می‌شود زیرا بدترین آلودگی انسان همان تکبر و منیت می‌باشد.

۲۱- نظر باز

کسی که همه زیبایی‌ها را تماشا کرده و در آنها زیبایی دلدار برایش تداعی می‌شود.

۲۲- تُرک

زیباروی، ساقی، مُهاجم به قلب عاشق

۲۳- صوفی

کسی که پیرو مکتب تصوف و درویشی باشد شاید در جاهایی که مورد انتقاد جناب حافظ می‌باشد عبارت از صوفی نمای دروغین و مردم فریب باشد.

۲۴- زاهد

آدم خویشان دار از گناهان شرعی و شاید در مواردی که مورد انتقاد جناب حافظ می‌باشد. کسی است که تظاهر به زهد کرده و بدین ترتیب نظر مردم را برخلاف عرفا به خود جلب می‌کند تا مورد اطمینان آنها باشد. یا کسانی که اصالت را به ظاهر عبادت می‌دهند و عملاً از خدا غافل و شیفته اعمال ظاهری خود می‌شوند.

۲۵- مرغ

بلبل یا کسی که با آواز مناجات کرده و ناله عشق سر می‌دهد.

۲۶- سحر

اولین وقت زندگی و فعالیت، صبح زود ولی در غزل شاید به معنی اولین و مناسب‌ترین فرصت باشد.

۲۷- آزل

روز شروع تجلی انسان و ورود او به دل هستی یا زمان بی‌نهایت قدیم

۲۸- غمزه

حرکت چشم و ابرو برای ناز کردن در مقابل عاشق و جذب او

۲۹- شیرین‌دهن

خوش و شیرین گفتار، دهنی که از آن کلمات و جملاتی بیرون می‌آید که حالت انسان را شیرین‌کننده می‌کند.

۳۰- لولی

دختر کولی صحراگرد و زیبا و ظریف، شاید منظور زیبایی‌های در حال گذر باشد.

۳۱- نرگس

زیبا چون گل نرگس، چشم زیبا

۳۲- سودا

عشق‌ورزی، معامله و فروشِ بسیار ارزان داشته‌های خود

۳۳- بُت

مظهر زیبایی‌های جذب‌کننده عاشق در عالم هستی یا واسطه عشق‌ورزی انسان به
دلدار نهایی

۳۴- شحنه

داروغه، حاکم شرع

۳۵- مَغیلان

خار صحرایی و کویبری شاید منظور در ابیات سختی‌های راه عشق‌ورزی باشد. مغان،
محل تجمع و عبادت مغ‌ها یا علمای موحد و عارف زرتشتی

۳۶- مغ

عالم و عارف موحد زرتشتی که نور و آتش را غیرمادی و معنوی‌ترین جلوه الهی در
عالم هستی و محسوس می‌داند.

۳۷- مردم

مردمک و سیاهی چشم

۳۸- لعل

سنگ زینتی، قرمز و سرخ، شاید منظور پربهاترین و باارزش‌ترین داشته‌های انسان
باشد و یا اصیل‌تر آنها بوده باشد.

۳۹- قارون

ثروتمند معروف قوم بنی اسرائیل

۴۰- شوخ

گستاج، تجاوزگر به دل عاشق

۴۱- طوبی

درخت بهشتی که همه نوع میوه‌ای به بار می‌آورد

۴۲- حریم

چهار دیواری و پیرامون محل زندگی شخصی

۴۳- خلوت

جایی که اغیار در آنجا نتواند وارد شود و تنها عاشق و معشوق با هم باشند.

۴۴- شکنج

پیچ و خم، شکن

۴۵- غالیه

بوی خوشی است مرکب از مُشک و عنبر که به موی سر می‌مالند.

۴۶- کلک

قلم برای نوشتن

۴۷- شیدا

آدم سرمست از عشق- عاشق دیوانه

۴۸- طَرَف

کنار

۴۹- حریف

کسی که انسان را در سفر همراهی می‌کند، هم صحبت، هم پیاله

۵۰- صَنَم

دلبر، زیبارو و بت، معشوق

۵۱- صومعه

عبادتگاه

۵۲- شیخ

بزرگ در میان مردم، واعظ

۵۳- دیر

محل عبادتگاه زرتشتیان

۵۴- مغ بچه

جوان زیبایی که در جام عارف نور و حرارت می‌ریزد.
شاید منظور جناب حافظ از به کارگیری مغ و مغان که همگی از اصطلاحات حکمت خسروانی ایران باستان می‌باشند، رساندن پیام شیخ اشراق شهید می‌باشد که این شهید اعتقاد دارد عامل به وجود آورنده جلوه‌ها و هستی‌ها، نور الهی است که از عرش فرستاده می‌شود، مثل تصویر تلویزیون‌ها که تصاویر آن از جای دیگر و به وسیله امواج و نور ارسال می‌گردد به عبارت دیگر این تصویرها در درون جعبه‌هایشان انبار نشده‌اند، جالب است که در عالم علم و تکنولوژی امروزه عمده سیستم‌های ارتباطی، کنترلی به وسیله امواج و نور کار می‌کنند یعنی ایشان این فلسفه را که مال عرفای ایران باستان می‌باشد را اولین اصل مکتب خود قرار داده است که واقعاً شاهکار می‌باشد. به عبارت دیگر همان طور که هستی تصویر و حرکت آنها در تلویزیون و موبایل و امثالهم، به وسیله ارسال پیوسته امواج و انوار از محل فرستنده می‌باشد ارسال هستی موجودات نیز از عرش الهی (که البته محل فضایی نبوده بلکه جایی خیلی معنوی تر با ابعاد بی‌شمار می‌باشد) به وسیله نور پیوسته است و این نظریه کاملاً منطقی و قابل قبول است و لازم به ذکر است که نوع این انوار با انوار و امواج شناخته شده توسط انسان بسیار تفاوت

دارد ولی ما می‌توانیم وجود آن را در تمام موجودات حس کنیم. به طور مثال ساده‌ترین موجود، اتم می‌باشد که درون آن مدام و پیوسته با چرخش الکترون‌ها در تلاطم و جنبش می‌باشد آیا این جنبش به خودی خود می‌باشد؟ البته جواب منفی است و انوار پیوسته الهی است که اتم و حرکات درونی آن را به طور پیوسته سبب می‌شود پس عالم هستی پیوسته متکی به انواع انوار الهی می‌باشد این عرایض بنده بر مبنای برداشت‌هایم از اصول فلسفه اشراق و یافته‌های علمی امروزه می‌باشد لذا خواننده محترم طالب آشنایی با فلسفه اشراق به کتاب (شعاع و شهود در فلسفه سهروردی) استاد ارجمند جناب آقای دکتر دینانی و همچنین به کتاب (سُهروردی و مکتب اشراق) جناب آقای مهدی امین رضوی با ترجمه آقای دکتر مجدالدین کیوانی مراجعه فرمایند.

مقاله من تو و من کیست و چه می خواهد؟

بیش از سه هزار سال، انسان سعی کرده است جواب سؤال فوق را برای خود و دیگران معلوم نماید، که در این رابطه بایستی از همه بزرگان فلسفه و دانش و عرفان قدردانی نمود و علو درجات ارواح پاک ایشان را، از درگاه هستی بخش مهربان، مسئلت نماییم و حقیر خالصانه برای همه کوشش های این برجستگان بشریت، احترام و ارج می گذارم زیرا هر آنچه می دانم عمدتاً از ایشان و اولیای خدا آموخته ام. لذا در ادامه راه ایشان جهت رسیدن به روشنایی بیشتر، اجبار دارم در مرحله اول دلایل عدم توفیق بهتر ایشان، در رابطه با روشن نمودن پاسخ سؤال فوق، برای عموم را بشناسم تا از این به بعد در این راه مقدس، موانع مذکور را برداشته باشیم. (البته باز هم نسبی و در حد فهم و درک این حقیر)

جواب سؤالات فوق را بزرگان در لابه لای فرمایشات و کتاب های خود داده اند ولی به نظر این حقیر که مبتدی هستم جواب ها خیلی سخت به دست می آید زیرا:

۱- در اکثر مباحث و مکاتب فلسفی، بزرگان خواسته و نخواستہ بیشتر در اثر عدم وجود مفاهیم یکسان از واژه ها در زبان ها، دچار مشکل عدم انتقال درست نظرات خود به دیگران شده اند.

۲- عدم استدلال قدم به قدم: بعضی ها در اکثر بحث ها از مفاهیمی استفاده کرده اند که این مفاهیم در چندین قدم بعدی استدلال حاصل می شود، به عبارت دیگر در عالم تفکر آجر زیرین دیوار را، از آجرهای بالای دیوار، که بعداً ساخته خواهد شد، تأمین کرده اند، لذا عملاً دیواری این چنینی ساخته نمی شود.

۳- از همه مهم تر نوشته جات به جز تعداد اندک بحث را غیر از محل شروع واقعی یعنی اصل مقبول گوینده و شنونده، شروع کرده اند، که من نظرات خود را از همین نقطه شروع و تقدیم می کنم.

واقعیت این است که، برای یک متفکر، قبل از همه چیز، خود او حقیقی ترین حقیقت هاست، زیرا به طور مثال، اگر این من حقیر که دارم با نوشته خود، شما را

مخاطب قرار می‌دهم، نباشم آیا برای من چیز دیگری وجود خواهد داشت؟ البته جواب منفی است، پس برای من نوعی، همه چیز، از من شروع می‌شود، و قبل از همه چیز (حتی خدا) برای من (منظورم غیر خودم نمی‌باشد) من من مهم است، و به طور اجمال باید گفت اگر من نباشم آیا برای من خدا وجود دارد؟ باز هم جواب منفی است، اگر باور ندارید به شما عرض می‌کنم آیا شما با نیست‌ها می‌توانید ارتباط برقرار کنید؟

آیا شما می‌توانید برای نیست‌ها از خدا صحبت کنید؟

آیا شما می‌توانید نیست‌ها را در گروه‌های مختلف مثل مؤمن، کافر، موحد، عاقل، دیوانه و ... طبقه‌بندی کنید و بالاخره آیا در بیهوشی و یا خواب بودن می‌توانید با خودتان صحبت کنید؟ جوابتان منفی است، در نتیجه قبول می‌کنید قبل از همه چیز، بایستی من خودتان را مورد مطالعه قرار دهید اگر قبول ندارید از همین جا بایستی با هم خداحافظی کنیم، ولی اگر مطلب را تا اینجا قبول دارید من من، با شما، فقط از طریق گفت‌وگو می‌تواند ارتباط شناختی برقرار کند، زیرا من و شما، از طریق احساس‌های مختلف به ظواهر همدیگر آشنا می‌شویم، ولی از عملیات فکری من‌هایمان، باخبر نیستیم، ولی من به وسیله خودم، عالم فکری داخل من خودم را می‌توانم، با سعی و کوشش به تدریج بشناسم، و به طور طبیعی آنچه که در مرحله اول، برایم روشن می‌شود، کم و کیف من من می‌باشد، لذا من سعی می‌کنم من خودم را مورد مطالعه قرار داده و برای خودم و تو از آن بگویم.

همان طور که در سطرهای بالا نیز گفتم، من از خودم می‌گویم، پس در این لحظه دو نوع من را، در خود می‌بینم، یکی منی که اراده کرده چیزی بگوید، دومی، منی که راجع به آن صحبت می‌شود.

منی که می‌خواهد، راجع به من خود صحبت کند، از زمان طفولیت وجود داشته، و همواره من دوم را دیده و می‌بیند.

من دوم که مجموعه جسم و مغز و فکر می‌باشد، دائم در حال تغییر بوده و هست، به عبارت دیگر جسم به اضافه مجموعه سیستم مغزی یعنی، حافظه و محتویات آن، قدرت

تحلیل و فهمیدن ارتباطات، قدرت اختراع، ساخت و طراحی و مجموعه احساسات که، همگی اینها در حال تغییر می‌باشند من دوم را تشکیل می‌دهند، و به طور یقین، موقعی که به خواب می‌روم و یا بی‌هوش می‌شوم، همه مجموعه من دوم در مرحله اول از نظر گاه من اول ناپدید می‌شوند، و سپس من اول نیز ناپدید می‌شود. (مگر زمان خواب دیدن)

مثال دیگر: من اول کسانی که، اعضای مختلف بدن خود را از دست داده‌اند، من اول آنها، در قبل و بعد از دست دادن این اعضا، یکی می‌باشند. حال برای روشن شدن بهتر این بحث، از سیستم کامپیوتر که در حقیقت، می‌توان آن را مشتق و ظهوری از سیستم عقلی من های دوم انسان‌ها دانست برای شناخت بهتر سیستم فکری و عقلی خود استفاده کنیم.

همان طور که می‌دانید کامپیوتر کارهای بسیار بزرگ و کوچک خود را، فقط با مجموعه‌ای از دو عمل روشن و خاموش کردن جریان برق، در میلیون‌ها مدار خود به انجام می‌رساند، به عبارت بهتر تمام اعمال کامپیوتر از ترکیبات خاصی از این دو عمل حاصل می‌شود، باز هم روشن تر عرض کنم:

عرض کردم ترکیبی از دو مقوله بود و نبود جریان ضعیف برق در مدارها، سبب و عاملیت کار کامپیوترها می‌باشد.

پس نبود برق یکی از دو ستون هستی کامپیوتر می‌باشد.

دقت فرمایید: نبود برق، در کنار بود برق، خلقت عجیبی به نام کامپیوتر را سبب می‌شود، آیا سؤال مهمی برای ما، مبنی بر اینکه چگونه نبودن برق، بودن کامپیوتر با این عظمت را سبب می‌شود، ایجاد نمی‌کند؟

در جواب بایستی گفت این نوع نبودن برق، در حقیقت بودن برق بدون ظهور می‌باشد، این نبودن بعد از بودن در این وجود حاصل می‌شود و یا در کنار بودن نقش بازی می‌کند. پس بالقوه و همیشه (بودن) وجود دارد و در دل این بودن مطلب نبودن فهم می‌شود. اما کامپیوتر با این عظمت چگونه کار می‌کند؟ (حقیر اعتقاد دارم

نزدیک ترین وجود به عقل انسان همین کامپیوتر و نرم افزارهای آن می باشد لذا شناخت آن کمک شایانی به شناخت عقل می شود)

به طور کلی کامپیوتر چهار عامل مهم دارد:

۱- عامل دریافت کننده اطلاعات و دستورات (سی دی، کیبورد، فلش) که این سیستم اطلاعات وارده را به صورت ترکیبی خاص از (صفر و یک) یا مثبت و منفی مغناطیسی در آورده و وارد کامپیوتر می کند.

۲- سیستم حافظه، که مجموعه اطلاعات را به صورت (صفر و یک مغناطیسی) در خود جای می دهد.

۳- سیستم مطالعه و پردازش کننده (CPU): این سیستم بر مبنای منطق و ریاضی محض عمل می کند به عبارت دیگر این سیستم میلیون ها کار مقایسه ای را با اطلاعات وارده انجام داده و می تواند اطلاعات را به طرز مخصوصی که به آن دستور داده شده است مرتب و یا آنها را با هم ترکیب کند تشکیل یافته است.

۴- سیستم حافظه موقت و (ram) یا میز کار: این سیستم اطلاعات را به صورت موقت در خود نگه داشته تا کامپیوتر خواسته های خود را که مطابق خواسته های اپراتور می باشد، از بین اطلاعات اصلی اخذ نماید. حال من، با من خود چگونه ارتباط برقرار می کند؟

بزرگان، مجموعه ابزار فکر کننده موجود، در من را، عقل نامیده اند، ولی این عقل کجاست و چیست؟

من نیز اجزاء تشکیل دهنده فکر و عقل خود را مثل کامپیوتر، به اضافه یک سیستم دیگر می بینم البته با توانایی های متفاوت یعنی:

۱- حافظه دارم و خیلی از اطلاعات مربوط به خودم و دنیایم، در آن جای دارد.

۲- در این مجموعه، سازنده وسایل و نرم افزار پیاده کردن اراده و خواسته هایم را، می بینم.

۳- با این مجموعه، من مقایسه می کنم و هر آنچه برایم کارساز است، انتخاب کرده و

سایر اجزاء وجودم را، تحت فرمان انتخاب مذکور، قرار می‌دهم.

تذکره مهم: سه عامل مهم، در تشخیص بهتر و به اصطلاح اخذ تصمیم عاقلانه تر نقش اساسی دارد، اول حجم و دُرستی اطلاعات موجود در حافظه‌ام، دوم درک ارتباطاتم با زندگان غیر خودم و سوم قدرت تحلیل و مقایسه‌ام.

لذا هر چه این سه عامل، قوی تر و کامل تر باشند تصمیم اتخاذ شده، به خواسته من، نزدیک تر می‌شود. اما سیستم منحصر به فرد دیگری، که من نوعی دارم ولی کامپیوتر فاقد آن است، سیستم اختراع است، به عبارت دیگر من در مجموعه ابزار فکری خود، فوق سیستمی را می‌بینم که می‌تواند، هزاران هزار شکل و طرح را در زمینه‌های مختلف با سرعت زیاد، طراحی یا اختراع نماید، مثال ساده در این مورد این است که من می‌توانم میلیاردها نوع مثلث و یا مستطیل و یا دایره و امثالهم را به وسیله این سیستم طراحی، و اگر لازم باشد روی کاغذ رسم کنم و در شکل پیچیده تر من انسان این همه نرم افزار را برای کامپیوترها اختراع و تدوین کرده است.

به عبارت واقعی تر، در این سیستم منحصر به فرد فکری من، بی نهایت سیستم و طرح، در رابطه با عالم وجود ذخیره می‌باشد، که می‌توانم متناسب با نیاز و خواسته خودم، آنها را ظاهر سازم، لذا به اشتباه می‌گوییم اختراع شده است، زیرا تمام این اختراعات در عالم وجود نهفته بوده و بعداً ظهور پیدا کرده است، و در این رابطه می‌توانم بگویم، هر آنچه که بشر تاکنون ساخته است و یا اختراع کرده است (ابزار یا تابلوهای نقاشی، موسیقی، شعر و ...) بالقوه، در ژن‌های ایشان بوده است ولی در شرایط و زمان خاصی به ظهور رسیده است. حال با بیان این مقدمه سؤال این است که، خواست و اراده من چیست و کجاست؟

واقعیت این است که خواسته‌هایم را در دو نوع کلی می‌فهمم:

الف) خواسته دائمی و عمیق، که با من بوده و هست، تمایل به بقا و حفظ من می‌باشد. به عبارت دیگر، به طور دائم در تلاشم که باشم و خود را حفظ کنم، در این رابطه تمام سیستم مادی بدنم را نیز این طوری می‌بینم، یعنی تمام فعل و انفعالات

غیرارادی بدنم نیز در این جهت، تلاش می کنند و سعی دارند که زنده بمانم.

ب) خواسته های موقتی، که به بحث بودن و «هستیم» مربوط نمی شود بلکه مربوط به بهتر بودنم طبق محاسبات ابزار فکری خودم می باشد. در این رابطه سؤال می کنم، می خواهم نسبت به کدام مبدأ و مأخذ مقبول بهتر باشم؟ در این رابطه باید گفت در مرحله اول (دوران نوجوانی) این مأخذ و مبدأ سنجش، هموعان و قهرمانان مقبول و معاشرم بوده است، بعد از این مرحله که خودم و دیگران که به برتری نسبی رسیده اند، باز هم خواسته ای مبهم دارند، در نتیجه در تلاشند، پس در مجموعه خواسته های موقتی خود را یک چیز مشخص می بینم، و این است که می خواهم دیگران خارج از خودم با من همراه شوند و مرا قبول کنند و با هم یکی شویم، به اینجا که می رسم می بینم که دیگران، در حال تغییر دائمی (به صورت کند و یا تند) هستند، لذا از خودم سؤال می کنم وجه مشترک این خواسته های دیگران از من چیست؟ به یک جواب قطعی می رسم و آن این است که دیگران (انسان ها و حیوان ها) نیز مثل من از دیگران تأیید و دوست داشتن می خواهند، به عبارت دیگر همه می خواهند که دیگران آنها را دوست بدارند و به آنها محبت کنند، لذا نتیجه می گیرم که، در مجموعه ابزار فکری من، ابتدایی ترین عامل (خواستن) می باشد، به بیانی دیگر می توانم بگویم، چون می خواهم پس هستم و یا اینکه هستی من برای طلب کردن و خواستن پایه ریزی شده است یعنی تمام ابزارهای من، چه بخوام و چه نخوام، در این جهت تلاش می کنند.

حضرت حافظ می فرماید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

سؤال- آیا پیدایش درک و فهم، قبل از پیدایش خواستن است؟

جواب: من، سرگذشت خلقت خود را مطالعه می کنم و ملاحظه می کنم، قبل از پیدایش فهم در من که در سه یا چهار سالگی اتفاق افتاده است، حداقل چند خواسته در من وجود داشته است. زیرا:

- من دو تکه به نام های اسپرم و اوول بوده ام، که آنها نیز به وسیله صرف خواستن

برای یکی شدن، با هم ترکیب شده‌اند و احتمالاً در فیلم‌های مربوطه در مشاهدات میکروسکوپی ملاحظه فرموده‌اید که اسپرم چگونه با رقص خود، خواستِ الحاق به اوول را به نمایش می‌گذارد و موقعی که از میلیون‌ها اسپرم یکی موفق می‌شود که به آغوش اوول برود زندگی‌اش به شکل دیگری ادامه پیدا می‌کند و بقیه اسپرم‌ها می‌میرند، بعد از این مرحله این دو سلول تکثیر می‌شوند. تا من به صورت یک بچه کامل تبدیل می‌شوم، در آن موقع یعنی با حرکت‌های مختلف خود، خواستن خروج از رحم را فریاد می‌زنم و وقتی همه چیز در خدمتِ خواسته من هستند، خارج می‌شوم، سپس با شیون خود خواستن آغوش و پستان مادر را اعلام می‌کنم و پس از گرفتن آن آرام می‌شوم و ... آری مطالب فوق را الان می‌فهمم و مطلع شده‌ام پس پیدایش مجموعه خواستن‌های من، قبل از فهمیدن من، اتفاق افتاده است.

برگردیم به بحثِ خواستنِ من، گفتم که همواره خواسته‌ام باشم و دیگر اینکه می‌خواهم دیگر موجودات با من دوست باشند، همان طور که در طفولیت با حرکات شیرین و ناخودآگاه خود مهر و محبت و توجه مادر و دیگران را، به خود جلب کرده و آنها را وادار به خدمت کردن به خود کرده‌ام، اکنون نیز در واقع همان خواسته را با این تفاوت که می‌خواهم من هم دیگران را دوست داشته باشم، ادامه دارد.

سؤال- اگر مطالب فوق درست است، پس این همه وحشی‌گری‌ها و درنده‌خویی‌ها، در جوامع بشری و حیوانی چیست؟

قبل از جواب به سؤال فوق، نتایج بحث را به طور اجمال مرور بکنیم:

از نظر اولویت‌ها، گفتیم اول من هستم، دوم من خواسته‌هایی داشته و دارم، سوم در مرحله‌ای از بودن من در دل این عالم هستی، سیستمی به نام فکر و عقل در وجود من به عنوان برترین ابزار، ظهور کرده است، که این عقل شامل فهمیدن، که اولین فعالیت آن، دیدن و درک منِ خودم می‌باشد و سپس درک شمه‌ای از خواسته‌های درونی خودم، به عبارت دیگر در دوران قبل از دویا سه سالگی.

من عبارت است از بودن + خواستن اجباری، که این خواستن‌ها به وسیله غیر خودم،

برآورده می شود.

بعد از دوران سه سالگی:

من عبارت است از بودن + خواستن های اجباری که به وسیله غیرخودم و خودم برآورده می شود به اضافه سیستم فکری و تعقل و از طرف دیگر: سیستم فکری و تعقل در مراحل اولیه عبارت است از ظهور سیستم های کنترلی و سیستم های فکری و تعقل در مراحل بعدی عبارت است از سیستم های کنترلی به اضافه اراده و اختیار به اضافه سیستم تحلیل گر.

و بالاخره سیستم تحلیل گر عبارت است از سیستم های اطلاعاتی که از درون من می جوشد، مانند قدرت منطق، خیالات و ابداعات به اضافه ظهور سیستم های ارتباطی و اطلاعاتی به بیرون خودم به اضافه سیستم مقایسه کننده و اطلاعات وارده به سیستم فکریم.

اگر شما طبقه بندی سیستم عقلی را به شکل فوق قبول دارید (منظور از طبقه بندی صرفاً برای مطالعه فهم عقل می باشد و الا مجموعه این اجزا به صورت یکپارچه می باشند) جواب سؤال را می دهم: گفتم خواسته اولیه و دائمی من، بودن و حفظ «هستم» می باشد، و در این رابطه سیستم فکری من، مدام به درستی و یا غلط، در این جهت مرا راهنمایی می کند، یعنی به فرض اگر گرسنه می شوم چون انتهای گرسنگی، نیست شدن است، لذا دنبال غذا می روم، یا اگر هر گونه خطری مرا تهدید کند، در جهت رفع آن تهدید، به تکاپو می افتم و آن را دفع می کنم (هم به صورت حیوانی و فیزیکی و هم به صورت عقلانی دفع می کنم) پس برای حفظ هستیم، بنا به تشخیص سیستم فکری ام عمل می کنم، حال با توجه به مجموعه سیستم فکری که در بالا عرض کردم، تشخیص راه و روش محافظت از هستیم همیشه صحیح و درست نمی باشد لذا از همین لحظه کارهای غیر از محبت، از من سر می زند یعنی اینکه به طور مثال با اطلاعات اندک و یا تحلیل ناقص خودم نتیجه می گیرم اگر زید را بکشم، هستیم حفظ می شود پس هر عمل بد و غیرطبیعی که از من سر می زند از نقص سیستم اطلاعاتی و یا تحلیلیم،

ناشی می شود به عبارت دیگر، این سیستم اطلاعاتی، روش حفظِ هستیم را، به طور اشتباهی اعلام می کند.

تذکر: به عقیده حقیر بزرگ ترین اشتباه سیستم فکری اکثریت بشر این است که اولاً خود را مجرد از عالم هستی می داند دوم اینکه خود را کامل شده، تلقی می کند در حالی که هستی بشر به موازات گردش کرات و همچنین گردش الکترون ها در حال تغییر می باشد، پس وجود ثابتی نداریم، در نتیجه نقطه تکامل شناخته شده ای نیز نداریم (تکامل را هر چه تعریف کنیم فرق نمی کند) درست است که، من اول من ثابت است، ولی اگر من دوم من، نباشد من اول، هیچ حرکت و حتی عمل شناختی را نمی تواند انجام دهد، پس این همه گفت و گو از من دوم سرچشمه می گیرد، و همان طور که گفتیم، من دوم همواره در حال بسط ارتباطات خود با سایر مخلوقات و ظواهر هستی می باشد و به طور مثال او می فهمد که، وجود خاک، هوا، خورشید و آب عوامل مهم و اولیه موجودیت او هستند (و خیلی چیزهای دیگر) و اگر آنها نباشند، این من دوم نیز وجود نخواهد داشت، لذا از همین نقطه، سیستم فکری من وارد بحث دیگری می شود و آن با این سؤال شروع می شود که این من، از کجا آمده است؟

جواب: می دانم که وجودم را خودم، خلق نکرده ام و غیری مرا خلق کرده است، و اکنون نیز او این سیستم را اداره و یا به اصطلاح امروزی، اپراتوری می کند، و خلقت خودم را با استفاده از اطلاعات و علمی که برایم حاصل شده است (از رودخانه علم هموعان استفاده می کنم) در واقع در دو قسمت استنباط می کنم:

۱- مجموعه نقشه ها و نرم افزارهای وجودی ام که در قالب ژن های پدران و مادران خود از اول (که نمی دانم چه موقع می باشد) طراحی کشیده و نوشته شده است.

۲- ظهور و پیاده شدن این نرم افزارها که با هم آغوشی اسپرم و اوول مربوط به من شروع شده است و بدین وسیله نرم افزارهای درونی خودشان را به تدریج اجرا می کنند و ظاهر می سازند در حالی که خیلی از نرم افزارهایشان همچنان ظاهر نشده باقی مانده است به عبارت دیگر و به اصطلاح مهندسی، نقشه و سیستم های وجود من، از اول در

وجود تمام پدران و مادران من بوده است و نسل به نسل، به بعدی منتقل شده است و تجلی و ظهور من، ازدواج پدر و مادر و سایر شرایط محیطی را نیاز داشته است، که این نیازها برآورده شده و در نتیجه من ظهور کرده‌ام، یا به اصطلاح من خلق شده‌ام، پس از تولد نیز شرایط محیطی اثر کرده و من به این وضعیت متغیر کنونی رسیده‌ام، و طبق آخرین اطلاعات علمی وجود جسمانی فعلی من، پر است از بسته‌های کامل خلقتی من، یعنی هر کدام از سلول‌های من، می‌تواند منشأ ظهور دوباره من شود (اگر شرایط ظهور برقرار باشد منظورم شبیه‌سازی جانداران می‌باشد که در حال حاضر بشر موفق شده است با استفاده از سلول‌های بنیادی حیوانات را شبیه‌سازی کند) پس آنچه که تاکنون گفته شد این است که منشأ اولیه من یک مجموعه بسیار بزرگ نرم‌افزاری که از درون فعال است می‌باشد لذا سؤال این است که این نرم‌افزار به این پیچیدگی به وسیله چه کسی و چه عاملی طراحی شده است؟

تذکر: برای پی بردن به عظمت طرح وجودی من (البته شما و دیگران)، کافی است عرض کنم اگر خواسته باشیم، نقشه‌های ساخت فقط جسممان را به زبان مهندسی، روی کاغذ پیاده کنیم، شاید میلیون‌ها صفحه برنامه و نقشه نیز جوابگو نباشد، و به نظر حقیر اگر بخواهیم نرم‌افزارهای موجود در وجودمان را شناخته و پیاده کنیم شاید عدد میلیارد نیز جوابگو نباشد.

پس صادقانه و عاقلانه قبول کردیم ما از خود به وجود نیامده‌ایم و غیری ما را به وجود آورده است این غیر را خالق یا خالق‌ها می‌نامیم و یا سیستم و ارگان مادر هستی).

سؤال: این خالق‌ها چه کسانی هستند؟

به طور گذرا می‌گویم اینها پدر، مادر، آب، خاک، هوا و خورشید هستند.

بعد از لحظه‌ای فکر و تعقل و مشاهدات مکرر، ملاحظه می‌کنم آنها خود نیز در قالب سیستم‌های نرم‌افزاری خاص خود ظهور کرده‌اند و همچنین آگاهی پیدا کردیم که آنها حامل و یا وسیله‌ای بوده‌اند که صرفاً نرم‌افزار وجودی من را ظاهر کنند و خودشان نیز در قالب نرم‌افزارهای دیگری، هستی خود را ظهور داده‌اند، مثلاً خورشید و زمین مسخر

نرم‌افزاری به نام جاذبه می‌باشند و در مدار خود حرکت منظم دارند پس خالق نهایی نقشه و نرم‌افزار وجودی من اینها نیستند بلکه اینها مثل سخت‌افزار کامپیوتر هستند که، نرم‌افزار من را به ظهور رسانده‌اند، در حالی که این سخت‌افزارها نیز به وسیله نرم‌افزارهای اولیه ظهور پیدا کرده‌اند، و از طرف دیگر توانایی نرم‌افزاری خالق من، بایستی خیلی قوی‌تر و پیچیده‌تر از نرم‌افزار وجودی من باشد، پس خالق نرم‌افزار من، خود دارای نرم‌افزاری است که من به هیچ وجه نمی‌توانم قدرت و ماهیت او را درک کنم، چون من زیرمجموعه نرم‌افزاری او هستم. به طور مثال هیچ وقت کامپیوتر نمی‌تواند از من طراح خودش، من‌تر باشد و اصولاً من کامپیوتر از جنس من بشر نیست، لذا من من، نیز از نوع من خالق نمی‌باشد.

سؤال: آیا خالق نرم‌افزار من، تو و او، یکی است؟

گفتم نرم‌افزارهای وجودی من در وجود پدران و مادرانمان بوده و چون در یک نقطه‌ای از زنجیر نسل‌های ما پدر و یا مادران یکی می‌شوند (یعنی به طور مثال ممکن است درصد نسل قبل پدر من و شما یکی باشد) و از طرف دیگر خورشید و زمین و آب و هوا نیز یکی هستند، من به عنوان یک انسان دریافته‌ام که قوانین (منظور بیان عملکرد نرم‌افزارهای محرک و بقادهنده) حاکم بر تمام موجودات مادی و قابل لمس من، برای تمام اجزای یکی هستند، یعنی به طور مثال قانون جاذبه بین مواد مختلف در تمام وجود به طور یکسان حاکم است و حتی خود قوانین نیز به هم متکی هستند (یعنی قانون جاذبه اگر روزی از کار بیفتد قانون $E=Mc^2$ انیشتین و یا ساختمان اتم‌ها و مولکول‌ها و همچنین ساختمان کهکشان‌ها و ... از کار خواهد افتاد) خود را اعمال می‌کنند. پس یک سیستم بر عالم هستی مادی من و دیگر اجزاء عالم حاکم است، لذا این نرم‌افزار بسیار پیچیده یکی است و دومی ندارد.

مثال دیگر شرط لازم برای بودن جانداران هوا، آب، خاک، خورشید و انرژی می‌باشد، چون قوانین و نرم‌افزارهای یکسانی نیز حاکم بر آنها می‌باشد پس در همین مرتبه از مشاهدات یکی بودن عامل هستی و عامل حرکت و گرداندگی را به راحتی

می‌بینیم.

تذکر: مکاتب مادی که با بحث تکامل در عالم ماده، حرکات و خلقت‌ها را توجیه می‌کنند از یک نظر سطحی درست می‌گویند. چرا که ایشان، آن نرم‌افزارها که در دل همین ماده کار گذاشته شده‌اند را ندیده و آنها را درک نمی‌کنند، به طور مثال ما در مراحل کودکی همه چیز را در وجود مادرانمان حس می‌کنیم ولی پس از ظهور عقل درمی‌یابیم که خالق ما والدین نیستند بلکه تمام هستی که ما اجزاء آن را به ظاهر جدا تلقی می‌کنیم، در به وجود آمدن ما نقش داشته‌اند.

تذکر اجمالی: برای درک بهتر مفهوم نرم‌افزار، شما دو نوع پدیده را در این عالم ملاحظه می‌کنید. یک سری پدیده‌ها را که از قبل به نرم‌افزار آنها پی برده‌اید مثلاً می‌دانید بنزین + هوا (اکسیژن) با حضور یک جرقه (به عبارت دیگر در درجه حرارت حدود ۱۸۰۰ درجه سانتیگراد) با هم ترکیب شده و آب و گاز CO_2 تولید می‌کنند ولی در رابطه با تولید این همه انواع محصولات پتروشیمی اگر مطالعه نکرده باشیم، چیزی در ذهنمان نیست (و صرفاً به وسیله آزمایش) می‌توانیم به نرم‌افزارهای آنها پی ببریم، ولی آنها از قبل بوده‌اند و آماده هستند همواره در شرایط خاص خود، کار کنند و محصولات جدید را به ظهور برسانند، پس به طور صددرصد علمی و همین طور صددرصد منطقی و فکری می‌توان گفت:

ظهور عالم ماده، مدیون نرم‌افزارها می‌باشد، یعنی عالم ماده خود معلول کارکرد نرم‌افزارها می‌باشد و بقا ماده از حاکمیت نور و انرژی حاصل می‌شود، پس منشأ همه چیز نور و انرژی و به تعبیر دیگر نرم‌افزارهای حاکم بر موجودات می‌باشد.

توضیح: همان طور که اطلاع دارید جناب انیشتن ضمن اثبات علمی، عملاً نیز نشان داد که ماده طبق فرمول $E = Mc^2$ تبدیل به انرژی می‌شود، حال ماهیت انرژی چیست؟ قدر مسلم این است که بسته‌های نرم‌افزاری هستند که حرکت و نور را سبب می‌شوند.

نتیجه مهم: تمامی نرم‌افزارها از جنس عقل، فکر و معنا می‌باشند از جمله تمام نرم‌افزارهای من و تو، ولی ظهور آثار عملکرد این نرم‌افزارها به دو گونه قابل درک

برای ما می‌باشند:

(الف) در قالب اجزاء عالم هستی مادی (توضیح این قسمت در صفحات قبلی داده شد)

(ب) ظهور این نرم‌افزارها در روی میز کار سیستم عقلی و فکری من و تو
مثال ساده: ریاضیدان تمام علم خود را درون سیستم فکری خود بالقوه و از قبل داشته است، ولی با تحصیل و کار، این علم را به ظهور رسانده است که می‌تواند آنها را برای دیگران نیز به نمایش بگذارد.

نتیجه مهم: پس به طور علمی نیز متوجه می‌شویم که خیلی از نرم‌افزارها قبل از اینکه در عالم مادی، خودشان را بروز دهند، در سیستم فکری و عقلی ما وجود دارند و به طور کلی می‌توان فهمید که تمام عالم هستی از جمله خودمان، مدام در حال ظهور و غیبت شدن می‌باشند و همین کار ساده قطع و وصل شدن، ظهور عالم هستی را برای ما، قابل درک کرده است (قرآن کریم در چندین آیه همین نکته را بیان می‌فرماید که ما زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آوریم یعنی اگر زنده نباشد مرده معنی نخواهد داشت و اگر تناوب مرگ و زندگی نباشد زندگی مفهوم نمی‌شود) پس جواب چرا به وجود آمده‌ام؟ در خود این سؤال مستتر است یعنی به وجود آمده‌ام تا ظهور داشته باشم و سپس بتوانم سؤال کنم و اگر نبودم سؤالی در کار نبود.

در راه شناخت عالم توسط من، اولین مرحله، دیدن و شناختن هستی من (یا وجود من) می‌باشد، ولی در مرحله بعدی من سایر اجزاء وجود را با نرم‌افزار سیستم فکری خود درک می‌کنم یعنی به وسیله وجود، ماهیت را دارا هستم و با ماهیت (که منظورم همان سیستم نرم‌افزاری فعال من می‌باشد) وجود خود و دیگران را درک می‌کنم به عبارت دیگر در حالت غیرظهور، یک طرح و نقشه و CD بیشتر نمی‌باشم، یعنی ماهیت مطلق هستم که خودم از آن خبر ندارم ولی پس از شروع به کار این نرم‌افزارها وجودم ظاهر می‌شود و از خودم خبردار می‌شوم لذا امیدوارم بدین وسیله بحث اصالت وجود یا ماهیت به این شکل حل شده باشد. به عبارت آخری منشأ همه هستی نرم‌افزارها هستند و

منشأ ظواهر، سخت‌افزارها و عالم مادی می‌باشد یعنی همین نور خورشید و یا امواج رادیویی و یا حرارتی و امثالهم برخلاف فلسفه اشراق بدون برخورد با توده‌ای از ماده قابل رؤیت برای من جاندار نمی‌باشد توضیح اینکه نور خورشید در هنگام شب از آسمان ما عبور می‌کند ولی ما آن را مشاهده نمی‌کنیم. پس انوار برخلاف فلسفه اشراق خود ظاهر نمی‌باشد (بحث در این مورد از محدوده این مقاله خارج است).

سؤال: نرم‌افزار وجودی من از جنس نرم‌افزارها می‌باشد نه از جنس ماده و غیره، و از طرفی دیگر، ماده و غیره نیز معلول نرم‌افزارها می‌باشند، ولی سؤال این است که مجموعه این نرم‌افزارها چه محتوای نهایی دارند؟

جواب: همان طور که گفتم نرم‌افزار فکری من، مدام در حال ظهور می‌باشد، یعنی پس از خلق شدن من تمام فکرهایمان نیز ظهوری دیگر، از آن نرم‌افزار می‌باشد، در صفحات قبل گفته شده همواره می‌خواهم باشم و در این راستا ادامه و بودنم را در متصل کردن و درک نرم‌افزارهای دیگر موجودات، با خودم می‌بینم به عبارت دیگر و ساده‌ترین مثال، من در خود حداقل، میل شدیدی به جنس مخالف می‌بینم که اگر دنبال آن را به فرض بگیرم نتیجه‌اش ظهور چندین انسان جدید خواهد بود، (در اینجا به طرز فکر و اعتقادی که کشش‌های جنسی را با مفاهیمی چون شیطانی، نفسانی و غیره پیونده می‌دهند و از معنویات و فکر اندیشه والا دور کرده‌اند انتقاد شدیدی دارم زیرا خود این میل یک مثال بارز و گویا در رابطه با تلاش بسیار پر معنا برای تداوم هستی می‌باشد، به عبارت دیگر بررسی این میل، این موضوع را که، میل‌ها و خواستن‌ها هستند که به طور اصولی، هستی اجزا ادامه می‌یابد را به راحتی برایمان روشن می‌کند. همان طور که در صفحات قبل عرض کردم اصولاً تمامی حرکات صادره از موجودات، پیگیری خواسته‌های درونی آنها است، ولی خواسته اصلی حفظ هستی است و چون هستی را با هست‌های دیگر در ارتباط می‌بینم نیاز شناخت خود و دیگر هستی‌ها پیش می‌آید و چون منشأ همه هستی‌ها یکی است یعنی از کارکرد یک شبکه بزرگ نرم‌افزاری جهانی می‌باشد پس به طور منطقی، علمی و کشش‌های درونی علاقه شدید به ظاهر کردن

ارتباطات خود با آن هستی بخش را از خود نشان می‌دهیم.

سؤال: چرا آن هستی بخش (یا ابرنرم افزار همیشه فعال طراح تمام نرم افزارها) عالم و هستی را ظاهر کرده است؟

بالاترین و عمیق ترین برداشتی که انسان‌ها (بزرگان) و (همین طور بنده بنا به مجموعه سیستم فکری خودم) فهمیده‌ام بحث ابراز عشق و محبت است.

عشق و محبت یعنی چه؟ همان طور که قبلاً عرض کردم ظهور من، از مجموعه نرم افزارهای عالم هستی، ظهور ناقصی است چرا که این ظهور برای، من نوعی می‌باشد و مثل دوران جنینی خودم، مدام در حال ظاهر کردن دیگر نرم افزارها به یک ظهور که آن هم فقط برای آن یگانه، قابل رؤیت می‌باشد ختم می‌شود، پس من همراهی و یکی شدن با کون و مکان را خواستارم و این یعنی عشق و محبت.

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد آتش، هم عامل حرکات مادی و معنوی می‌باشد، و هم عامل ظاهر سازی که در حقیقت، حرکات نیز در مجموعه عملیات ظاهر سازی قرار دارند، به عبارت دیگر حتی در عالم ماده، گرما مهم ترین عامل فعل و انفعالات و خلق شدن محصولات جدید می‌باشد (یعنی ظاهر شدن جلوه‌های جدید).

آری آن زیبای دلربا، من را دوست داشته یعنی به من، فرصت ظهور داده است و در واقع من نیز او را دوست می‌دارم چرا که خالق و تکیه گاه درون، بیرون، فکر و جسم من، می‌باشد و می‌خواهم هر چه بیشتر او را حس کنم پس من از اویم لذا نرم افزار من، ابدی است (همه طرح‌ها ابدی هستند) و ظهور من، خواست عشق آلود او و نیاز موقتی من بوده که فقط بدانم، او هست، و به عبارت دیگر ظهور من صرفاً خواست اوست تا من بتوانم بگویم (من و تو)، حقیقت امر این است که بیشتر از این در عمق و طول این بحث چیز دیگری از درونم دریافت نمی‌کنم ولی در عرض این بحث شاید هزاران هزار صفحه مطلب گفتنی وجود دارد که اهم، آنها در حد بضاعت خود عرض می‌کنم.

۱- جواب سؤال اینکه چرا به وجود آمده‌ام در صفحات قبل داده شده است.

- ۲- چه می‌خواهم؟ همان طور که قبلاً گفته شد عشق الهی را ظاهر سازم.
- ۳- کجا می‌روم؟ قبلاً نیز به این مطلب اشاره شد که من دوم من، بالقوه به شبکه نرم‌افزاری تمام عالم هستی وصل است و می‌تواند به تدریج این نرم‌افزارها را برای من اولی من، ظاهر بسازد و لذا سمّت و سوی فعالیت من در جهت هر چه بیشتر، ظاهرسازی این نرم‌افزارها می‌باشد.
- ۴- آیا عالم به ماده و فوق ماده تقسیم می‌شود؟ خیر، زیرا منشأ عالم ماده نیز نرم‌افزارهاست که زیرمجموعه نرم‌افزار انسان می‌باشد و این نرم‌افزارها فقط با نرم‌افزار انسان‌ها قابل درک می‌باشد نه با نرم‌افزارهای حسی.
- ۵- آیا عشق و محبت به زمینی و آسمانی تقسیم می‌شود؟ عشق و محبت فقط یک مفهوم است اگر نرم‌افزار عشق را در وجود خودمان بشناسیم درک می‌کنیم که ما هم عاشق خودمان هستیم و هم عاشق باری تعالی و هستی‌بخش، در نتیجه عاشق چیزهای مابین نیز خواهیم بود و هرچه شناختمان بیشتر باشد عمق این عشق بیشتر خواهد شد. شاید پرسید من چگونه عاشق مثلاً خاک هستم؟ اگر نقش خاک را آن طور که هست در زنده بودنمان درک کنیم و از طرف دیگر چگونگی بقا و هستی خاک را که از هستی اتم‌ها و مولکول‌ها ناشی می‌شود و همچنین هستی اتم‌ها را که از گردش منظم الکترون‌ها به دور هسته‌ها طبق یک نرم‌افزار زنده به وجود آمده است را لمس کنیم، خود به خود به عظمت نرم‌افزارهای حاکم برای ظهور خاک، پی برده و آن را دوست می‌داریم چرا که ریشه هستی خود و خاک را یکی می‌بینیم.
- ۶- همان طور که پدران و مادران ما حامل نرم‌افزار وجودی میلیاردها میلیارد انسان بوده است در نتیجه هر یک از ما نیز حامل دریای بیکران نرم‌افزار آیندگان هستیم و به طور منطقی نتیجه می‌گیریم که نرم‌افزار وجود من در تمامی آدم‌های دیگر وجود دارد و جست‌وجو و تحقیق در آینده حتماً این را ثابت خواهد کرد و نیز برعکس از درون سلول‌های تو (اگر علم پیشرفت کند) سلول پایه نرم‌افزار وجود دیگران و من قابل استخراج می‌باشد و لذا اینکه با هم سریع انس می‌گیریم و یا اینکه (خارج از بحث‌های

اعتباری و قراردادهای اجتماعی) هر جنسی از زن و مرد به تمامی جنس‌های مخالف علاقه دارد و اگر به طور مثال قیودات اجتماعی و مذهبی را رعایت نکنند این کشش‌ها تا آخر ادامه پیدا می‌کند و منجر به ظهور انسان‌های جدید می‌شود. به عبارت دیگر وجود همین نرم‌افزارهای مشترک در وجودمان می‌باشد که هزاران نوع کشش (از جمله میل جنسی) را به وجود می‌آورد. حضرت سعدی می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

پس جریان معنوی یک گوهر واحد (شبکه جهانی نرم‌افزارهای) در وجود ما جاری است لذا به هم دوخته شده‌ایم، به عبارت آخری ما بدون توجه به یکدیگر و او، آرامش نداریم و این همان ارتباط نرم‌افزاری موجود در وجودمان با یکدیگر می‌باشد.

تذکره مجدد: نرم‌افزار، سیستم و ارگان زنده‌ای است که مدام بنا به اقتضا، خود مولد و به عبارت صحیح‌تر ظاهرکننده نرم‌افزارهای دیگر می‌باشد. حتی نرم‌افزارهای ساخته شده توسط انسان‌ها، در میلیاردها شرایط، میلیاردها طرح را تولید می‌کنند، لذا نرم‌افزارها، با ماشین‌های اتوماتیک فرق اساسی دارند.

مثال: اگر عدد یک را در نظر بگیریم این عدد می‌تواند میلیاردها عدد را پایه‌ریزی کند (به وسیله وجود یک‌ها و نرم‌افزار جمع کردن، می‌توانیم هر عددی را بسازیم). حال با وجود هر عددی مثل N و نرم‌افزار تقسیم می‌توانیم عدد یک را ظاهر سازیم یعنی بگوییم N تقسیم بر N می‌شود یک.

نتیجه مهم: پس عالم هستی (چه مادی چه عقلی) ظهور ناقصی (برای ما) از یک سیستم و شبکه واحد نرم‌افزاری بسیار پیچیده و هزاران بار زنده‌تر از ما انسان‌ها می‌باشد و این نرم‌افزار مقدس یک اراده دائمی، بدون شک دارد چرا که می‌خواهد خود را در منظرگاه میلیاردها مخلوقات خود ظاهر سازد. می‌خواهد به یک بگوید ۱۰۰ از تو هست و به ۱۰۰ بگوید یک نیز از تو هست و هیچ کدام به تنهایی نیستند، بلکه همه شماها که عالم هستی ظاهر شده‌اید در کنار همدیگر و من ظهور دارید و لاغیر، ولی همزمان این نرم‌افزار مقدس یک نرم‌افزار دیگر را نیز در من ظاهر کرده است و آن من اول من

است و او با ظهور دادن من اول ما انسان‌ها، صرفاً خواسته است تا ما با داشتن این من، من او را به طور نسبی بشناسیم، به عبارت دیگر اگر من اول را نداشتیم و نمی‌توانستیم به من خود اشاره کنیم به هیچ وجه قادر به شناخت من او نبودیم (البته فعلاً وارد بحث دینی نمی‌شوم ولی خالی از لطف نیست که یادآور شوم قرآن می‌فرماید من از روح خودم در آدم دمیدم پس کل من ما انسان‌ها از نوع من الهی می‌باشد).

۷- شناخت یک شی یعنی: ارتباط نرم‌افزار آن شی با نرم‌افزار من در روی میز کار سیستم نرم‌افزاری من می‌باشد.

۸- اگر دقت کنید در همین سطح پایین کامپیوتری، ما هرگز نرم‌افزارها را نمی‌بینیم بلکه همواره ظهور و آثار عملکرد آنها را می‌بینیم، به عبارت دیگر ما نرم‌افزارهای معمولی را در نهایت با سیستم فکری خود لمس می‌کنیم نه با سیستم مادی پنجگانه خود، پس آن شبکه لایتناهی یگانه اصلی، در عالم هستی صرفاً با نرم‌افزار عقل و فکر قابل درک می‌باشد و لاغیر.

۹- من یک رسالت بیشتر ندارم و آن عبارت از ظاهرسازی هرچه بیشتر نرم‌افزار آن یگانه برای خودم و دیگر موجودات ظاهرشده او می‌باشد و اولین قدم آن نیز نشان دادن متصل بودن نرم‌افزار تمامی اجزا هستی به هم و در نهایت اتصال همه آنها به آن یگانه می‌باشد.

حال اگر خواسته باشم اولین قدم را به درستی بردارم طوری که من اول و من دوم من با هم، همراهی کنند شناخت بیشتر مقوله عشق و محبت می‌باشد، به عبارت دیگر همان طور که قبلاً نیز گفتم عشق و محبت است که در هر صورت (هرچند نیز ناخودآگاه باشد) این همبستگی را نشان می‌دهد.

۱۰- اگر من اول که به طور اتوماتیک (چون از نوع آن یگانه می‌باشد) خود را یگانه ببیند و از روی تکبر ارتباطات طبیعی خود را با دیگران نبیند در این صورت خود را (که ظهور ناچیزی از آن یگانه می‌باشد) به غلط با آن یگانه، در یک سطح استنباط می‌کند و این حادثه منشأ همه مشکلات می‌باشد لذا از این مقطع به راحتی می‌توانیم

وارد بحث‌های قرآنی و یا مشترکات ادیان، در حالی که جنبه شهود و عقلی را حفظ می‌کنیم بشویم.

شیطان نیز نرم‌افزار من الهی را داشته است ولی او همان تکبر فوق‌الذکر را مرتکب می‌شود لذا بر مبنای همان استدلال نیاز خودش به ارتباط داشتن با آن یگانه و دیگر ظواهر را فراموش می‌کند، در نتیجه از موقعیت داشتن من الهی سقوط می‌کند چون من الهی او، در حقیقت مال آن یگانه می‌باشد و از طرف دیگر چون طعم داشتن من خودش را چشیده است لذا موقعی که فاقد آن می‌شود به شدت درد فراق را حس می‌کند لذا قرآن می‌فرماید همه گناهان قابل جبران و بخشش می‌باشند الا شرک و ظلم و تکبر، منظور از ظلم همان تاریک کردن رابطه خود با دیگران و با آن یگانه متعال می‌باشد.

۱۱- من اول من که به وسیله ظهور من دوم، برای من آشکار می‌شود، از آن باری تعالی می‌باشد اگر این من، موقعیت خود را مدام در نظر داشته باشد، برای خودش ظاهر شده باقی می‌ماند، ولی اگر مثل شیطان عمل کند، من خود را گم خواهد کرد و این دوری از خود، بالاترین عذاب را همراه خواهد داشت. یعنی فرمایش قرآن مبنی بر اینکه (ما از آن اویسیم و به سوی او روان هستیم) عین حقیقت وجودی ماهایی که صاحب من هستیم، می‌باشد.

به عبارت بهتر، نرم‌افزار ما طوری است که اگر، با من خدادادی سعی کنیم همواره من او و دیگر ظواهرش را نشان دهیم این من، با ما باقی خواهد ماند و اگر بخواهیم با این من، فقط من خود را نشان داده و ظهورش دهیم این من خدایی، از ما دور شده و ما، آن (من) را گم خواهیم کرد.

سؤال: شما از کلمه درد و رنج صحبت کردید حقیقت درد و رنج و شادی چیست؟ گفتیم که منشأ و ظهور همه چیز از عمل کردن نرم‌افزارهاست حال اگر حاصل و خروجی نرم‌افزاری منجر به تکرار همان عمل اولیه شود، عملکرد آن به دور باطل افتاده و در نهایت از کار خواهد افتاد و این اتفاق همان درد و رنج است و برعکس اگر

نرم‌افزاری به درستی و با اطلاعات متغیر دایمی بیرون از خود، کار کند مدام کار خواهد کرد و در عملیات باقی خواهد ماند و این همان خوشی و موقعیت خوشبختی است.

سؤال: آیا منظور شما این است که خداوند نرم‌افزار است؟

جواب: من نرم‌افزار کوچکی هستم که میان شبکه بزرگ نرم‌افزار عالم هستی، دارم نقشِ ظاهر سازی را بازی می‌کنم، لذا هرگز نمی‌توانم به ذات آن یگانه پی ببرم ولی عرض می‌کنم محل ملاقات من با آن یگانه صرفاً فضای نرم‌افزاری و معنایی است و بس. به عبارت دیگر آن یگانه میلیاردها نوع ظهور دارد ولی ظهور مخصوص برای من انسان، عالم نرم‌افزاری می‌باشد پس اصلی‌ترین و شاید تنها پنجره موجود برای درک و حس خداوند متعال همان نرم‌افزارها یا انوار یا عقل‌ها می‌باشد ولا غیر.

سؤال: شما وجود و ماهیت و نور را به طور واضح چگونه فهم می‌کنید؟

وجود به معنای ظهور، ماهیت خودش است و ماهیت نیز همان نرم‌افزار است و نور نیز مثل همان برق کامپیوتر است و خود برق کامپیوتر نیز ظهوری از نرم‌افزاری دیگر پس همه این ظواهر یک سیستم و ارگان می‌باشند، فقط ما برای محدودیت سیستم فهم و ابعاد هستی خودمان و بحث، آنها را جدا کرده و متأسفانه به همان شکل جدا باقی گذاشته‌ایم که این همه بحث را در دنیای فلسفه سبب شده است و الا همه هستی از نرم‌افزارها می‌باشد به عبارت دیگر همه هستی به وسیله نرم‌افزارهای یک شبکه جهانی ظهور دارند.

سؤال: آیا شما با این فلسفه عقاب و صواب و جزا را زیر سؤال نمی‌برید؟

به نظر من پاداش و عذاب در گفتار فوق بسیار مهم‌تر هم شده است زیرا این بینش یک اصل را نشانه گرفته است و آن اینکه، من انسان مستقل نیستم و نمی‌توانم در مقابل من خدا بگویم من، و اگر گفتم و باور کردم که من، روی پای خودم هستم، این بزرگ‌ترین گناه است و در صفحات دیگر عرض خواهم کرد که همه گناهان ریز و درشت طبق مشترکات تمام مذاهب و ادیان، میوه همین درخت خبیثه من مستقل

می باشد و برعکس درخت بهشتی نیز باور داشتن اینکه من از آن اویم و به وسیله او اداره می شوم بوده و تمام خیرات نیز میوه های این درخت مقدس می باشد.

سؤال: پس تکلیف اختیار من چه می شود؟

ببینید شما این سؤال را متأسفانه از جایگاه من مستقل صادر می کنید، در حالی که واقعاً تو و من مستقلی، وجود ندارد و هر آنچه ما اراده می کنیم و انجام می دهیم چه خوب و چه بد همه اراده اوست که در ما جاری است، آنچه که مخصوص اختیار ماست اعتراف کردن یا نکردن، به وابستگی خودمان به باری تعالی می باشد. سؤال: پس به نظر شما جبر کامل حاکم می باشد؟ نه عزیزم من و تو محل ظهور اراده او هستیم و هر چه در حقیقت او اراده می کند، ما به غلط می گوییم من اراده کرده ام ولی اوست که اراده خود را از درون تو، من، او و ایشان ظاهر می سازد. تو و من تصمیم می گیریم ولی اپراتوری مرکز تصمیم سازی ما به دست اوست.

سؤال: متوجه نشدم؟ منظور شما این است که هر کار بد و خوبی که من انجام

می دهم مسئولش خداست؟

همنوع ارجمند من، من و شما یک چیز از خود داریم که مخصوص ماست و خدا آن را ندارد و آن وابستگی ماست به او، به عبارت دیگر ما فقیر هستی می باشیم ولی او اقیانوس هستی است و ما یک کار خوب و حق بیشتر نداریم و آن این است که ما مدام معترف این حقیقت باشیم و هر آنچه که در زندگی خود به نام اراده خود دانسته و طبق آن عمل می کنیم صادقانه در جهت دوستی و بندگی کردن او باشد حال اگر با این نیت صادقانه (که شرایط سخت مخصوص خود را دارد) ما به فرض آدم کشی بکنیم کار خوب کرده ایم ولی برعکس اگر کارهای بسیار خیر و زیبایی با نیت ارتقاء، مَنمان باشد، گناه بزرگی مرتکب شده ایم به عبارت دیگر اگر شما به طور دائم نیت بنیادی تان در تمام لحظات این باشد که من، خدا را بیشتر نشان دهید (نه من خودتان را) دائم در کار خیر هستید لذا شما در نیت، کاملاً مختار هستید به طور خلاصه منشأ، اختیار ما یک چیز بیشتر نیست و آن نیت و اصلاح خواسته هایمان می باشد اگر خواسته هایمان برای

بندگی خالصانه او باشد هر کار به ظاهر بد و خوب، خوب است و پاداش بودن در کنار آن یار مهربان را خواهیم داشت و اگر نیت مان تقویت من مستقل باشد خود به خود از او دور خواهیم شد و این همان عذاب الیم می باشد. (مثل لعنت شیطان یعنی دور کردن شیطان از خود توسط خداوند)

سؤال: پس چرا ما خودمان را دوست داریم البته در صفحات قبل مفصل راجع به آن صحبت کردید؟

جواب: بلی چون او ما را دوست دارد و ماها امانت او در نزد خودمان می باشیم پس من نیز تمام امانت های او از جمله خودم را دوست دارم ولی موقعی که دوستی من با خودم برای منظوری غیر از بندگی او و دوستی با او باشد، مشکل ساز و غلط می شود. یعنی اگر دوستی من با خودم که این خود از آن خداوند می باشد برای استقلال خودم باشد، کاری شیطانی است.

سؤال: شما این همه بکن نکن های مذاهب را چگونه توجیه می کنید؟

جواب: مذهب به طور کلی دو بخش عمده دارند:

الف) بخش مربوط به رابطه درونی با باری تعالی که عمده و شاید همه این بخش در همان نیت بندگی او مستتر است، به عبارت دیگر این بخش از اعتقادات انسان ها بین دو محدوده بندگی مطلق دائمی و یا حس استقلال وجود خود قرار دارد که در حالت اول دوستی بنده با خدا به اوج خود و عشق کامل طرفین به یکدیگر ختم می شود و در محدوده دوم انسان از دوستی خدا محروم می شود و نهایت این محرومیت مثل محرومیت شیطان بیچاره می باشد.

ب) بخش دوم مجموعه ای از بکن نکن ها می باشد که پس از اعتقاد به بندگی او معنی و مفهوم دارد به طور مثال در انجام گرفتن این بکن نکن ها اگر هدف جلب رضای او و ادای حق بندگی او نباشد واقعاً بی فایده و حتی وقت تلف کردن می باشد (البته در دوران کودکی تمرین می باشد تا بدین وسیله در دوران بلوغ تا آخر عمر، انسان، راحت تر این بکن نکن ها را انجام دهد) و این بخش از ادیان در حقیقت دو کار اصلی

را انجام می دهد اول اینکه برای هر مقصد کوتاه مدت نزدیک ترین راه را نشان می دهد.

دوم اینکه در حقیقت یک میعاد اجتماعی را بین انسانها برقرار می کند:

مثال عرض می کنم: نماز در اصل یک نوع نمایش سمبولیک بندگی و راز و نیاز با خالق می باشد و به هر ترتیب می شود آن را انجام داد (کما اینکه در بخش مستحبات نمازهای مختلف وجود دارد) ولی جهت اینکه همگی در یک حداقل، به طور یک شکل این کار را انجام دهند و مردم، گروه گروه نشوند احکام مربوطه وضع شده است به طور مثال اینکه نماز مغرب ۳ رکعت می باشد، اصلاً چیز مطلقى نمى باشد ولی واقعیت این است که بالاخره بایستی ۲ یا ۳ رکعت باشد پس قرار گذاشته شده است ۳ رکعت باشد تا وحدت رویه به وجود آید (همه از مضرات اختلاف در ظواهر مذاهب مطلع هستند) به عبارت دیگر عبادات رسمی چون به دیگران و به جامعه مربوط می شود پس بایستی طبق یک قانون باشد و الا سبب اختلاف فرقه ای می شود.

دلیل دیگر، وجود قوانین در اجتماعات بشری می باشد که پایه گذار این قوانین در تاریخ بشریت اکثراً همان پیامبران بزرگوار بوده اند و این قوانین در مذهب شیعه خوشبختانه با نیاز زمان قابل تغییر می باشد که (البته متأسفانه شیعیان بعضاً خود گرفتار ثبات در این رویه ها شده اند که امید است حوزه ها بتوانند در وظیفه خدایی خود در رابطه با تحقیق و تدوین و به روز درآوردن احکام اقدام کنند و همچنین تناقضات و ناخالصی ها را از حریم قوانین منصوب به ادیان پاک کرده تا همه وجوه احکام مؤید یکدیگر باشند. (یکی از معیارهای درستی هر حکم دینی مورد تأیید قرار گرفتن آن به وسیله سایر احکام می باشد.

سؤال: آیا منظور شما این است که احکام مطلق نیستند؟

بلی قوانین همواره بایستی مؤید و در جهت ارتقاء بندگی انسانها در برابر باری تعالی و دوستی آنها با یکدیگر باشد و لاغیر یعنی به طور مثال احکام مربوط به ازدواج در مذاهب مختلف با هم تفاوت دارند ولی همان طور که می دانید از نظر اسلام همه آنها درست و محترم و نوزادان آنها حلال زاده می باشند پس قوانین و احکام نسبی هستند

ولی اصل و هدف یگانه رسیدن به بندگی خدا می باشد و لاغیر به نظر حقیر اگر چیزی غیر از خدا و رابطه بندگی مطلق انسان (منظورم نیت و خواست راستین بنده خدا بودن می باشد و به شکل اعمال، کاری ندارم) در وجودمان باشد، دچار انحراف شده ایم و متأسفانه اکثراً گرفتار بزرگ کردن خود هستیم مثلاً کارهای خوب و خیر را صرفاً عامل سعادت خودمان دانسته و موقعی که این اعمال را انجا می دهیم به یک آرامش ظاهری می رسیم زیرا فکر می کنیم خدا را بدهکار خودمان کرده ایم در حالی که چنین نیست. ای ممنوعان عزیز من همه چیز از آن خدای حی و قیوم می باشد و من و تو بایستی حق و پروردگاری و مالکیت او نسبت به هستی خودمان و یگانگی او را در همه زمینه ها ادا کنیم و لاغیر. این مفهوم ریشه و تنه اصلی ایمان و تقوای و اسلام می باشد، بقیه برگ های هستند که بایستی این ساقه و ریشه را آبیاری و تغذیه کنند و لاغیر. به عبارت دیگر بزرگی و تقدس فقط از آن باری تعالی می باشد و بقیه موارد مقدس بودنشان اصلاً از نوع تقدس الهی نمی باشد و این نکته ای است که متأسفانه پیروان ادیان در طول تاریخ به آن توجه نکرده اند و لذا انواع و اقسام تفرقه ها و انواع و اقسام بدبختی ها برای بشریت پیش آمده است. (حضرت عیسی را از نقش پیام رسانی الهی فراتر برده و او را از جنس خدا می خوانند و سایر مثال ها)

سؤال: شما می فرمایید که عبادات جزء مقدسات نمی باشد؟

عرض می کنم عبادات مقدس هستند ولی اصلاً از نوع تقدس الهی نمی باشند و تقدس آنها مجازی و اعتباری می باشد فقط حس بندگی و نیت و خواسته صادقانه بنده بودن خدا، تقدس مطلق یگانه می باشد. به عبارت دیگر احترام و التزام به اجرای احکام و قوانین، تقدس خود را از نیت خالص بندگی کردن خدا به دست می آورند و الا ذاتاً مقدس نیستند. (چون چیزی مقدس مطلق و ابدی است که تغییرناپذیر یگانه باشد و مؤید این موضوع مطالب آمده در قصص قرآن می باشد که همگی عمدتاً کفر و شرک و ظلم را محکوم می کنند.)

برای روشن شدن بهتر این موضوع به چند رفتار بد معمولی در انسان ها اشاره می کنم:

(الف) حسد: این حالت در انسان از آنجا ناشی می‌شود که می‌خواهد بگوید من از تو بهتر می‌باشم و این تعبیر همان تعبیر شیطان که فکر می‌کند من او مال خودش می‌باشد، سرچشمه می‌گیرد و الا انسانی که به طور دائم معترف باشد که من‌های همه، از آن خداوند می‌باشند هرگز مقایسه این چنینی پیش نمی‌آورند و برعکس، تلقی یک بنده خالص خدا، از برتری‌های دیگران طوری است که او این برتری‌ها را ظهور اراده الهی در نقاط A و B و غیره می‌داند، و او با دیدن این برتری‌ها بیشتر به بنده بودن خود پی می‌برد.

مثال دیگر- بخل: این حالت نیز از این تعبیر ناشی می‌شود که، من مطلق هستم و لذا مال دنیا مال من است، پس چرا به دیگران بدهم؟ یعنی باز هم دلیل اصلی این مرض، فرض غلط استقلال من آدم بخیل می‌باشد، و شما می‌توانید با تجربه و تحلیل بسیار ساده ملاحظه کنید که تمام اعمال بد انسان‌ها از همین فرض غلط مستقل دانستن من‌هایشان، از خداوند ناشی می‌شود و لاغیر.

دقت فرمایید خداوند با زبان حضرت رسول (ص) در آیات ۸۳ الی ۸۶ سوره انعام می‌فرماید: «آیا دینی جز دین الهی را می‌جوئید. حال آنکه هر آن کس که در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه فرمانبردار او هستند (همه اتفاقات از آن اراده اوست) و به سوی او بازگردانده می‌شوند.»

«بگو به خداوند و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان‌شان نازل شده و آنچه موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده‌ایم و بین هیچ یک از آنها فرق نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم.»
«و هر کس که دینی غیر از اسلام (اسلام اسم مصدر تسلیم شدن می‌باشد) برگزینند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.»

حال توجه فرمایید اگر از کلمه اسلام، در آیه فوق، منظور دین فعلی مسلمانان جغرافیایی باشد، پس با سایر ادیان فرق دارد و آیه قبلی را نقض می‌کند، پس دین مقدس و یگانه الهی همان اسلام یعنی تسلیم محض روحی و درونی، در برابر خالق

من‌ها و آسمان‌ها و زمین‌ها بوده، و بقیه موارد ادیان اعتباری و قراردادی هر اجتماع و امت می‌باشد که البته این بقیه موارد، نایستی ناقض بنده بودنِ درون انسان‌ها باشد و الا از این اعتبار نیز ساقط هستند، یعنی اگر به فرموده قرآن حتی مسجدی با نیت آقایی و بزرگنمایی ساخته شود، مسجد گمراهی بوده، و سازنده آن محکوم می‌باشد. آیا در قرآن مجید حقایق روشن‌تر از این گفته شود؟ پس به قول فرمایش قرآن به کجا می‌روید؟ چرا با خلط مباحث مهم با جزئی و اینکه در کنار مطلب حیاتی و اولین و آخرین تمام حقایق یعنی بندگی از درون را، با مسائل ظاهری یکسان عنوان کرده و راه خدا را سد می‌کنند.

آیا این همه کشت و کشتار ناصواب پیروان ادیان بدون محتوای خداپرستی حقیقی در طول تاریخ دلیل کافی برای بیدار شدن وجدان‌ها نیست؟ آیا پیدایش طالبان، صهیونیست‌ها و ... کافی نیست که ما از اهمیت ظواهر و اعتبارهای ادیان کمی بکاهیم و به تنها حقیقت پایدار یعنی بندگی روحی و درونی در مقابل باریتعالی روی آوریم و در این جهت گام برداریم و مُصَرِّ باشیم.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غُذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

آری اگر ما انسانها همدیگر را تکفیر نکرده و بیاییم مباحث آمده در قالب ادیان را از نظر اصل و فرع و مطلق و نسبی بودن آنها طبقه‌بندی بکنیم، بدین ترتیب پرستش خدا را بدون زوائد به طور واحد به انسانیت تقدیم کنیم از این همه جنگ و کشتار خلاص می‌شویم، باور کنید حجم مباحث در مورد فرعیات و غیر ضروریات به قدری زیاد شده است که انسان‌ها دچار بهت و حیرت می‌شوند به عبارت دیگر مباحث مربوط به دین به قدری زیاد و درهم برهم شده است که مثال زیر وضعیت مباحث مختلف را در ذهن تداعی می‌کند:

کتابخانه‌ای بزرگ چند صد میلیونی را فرض کنید که اوراق این کتاب‌ها را از هم جدا و به صورت کوهی در جلوی دانشجو بگذارند، و از بیچاره بخواهند از این

کتاب‌ها استفاده کند که در واقع استفاده او غیرممکن است اگر اعتراض کند که من به مطلب دسترسی ندارم به ایشان گفته شود کتابخانه چند صد میلیونی در اختیار داری، چرا گیج می‌زنی؟

سؤال: آیا منظور شما این است که ما برای انسان‌ها از نظر مطالعه آنها محدودیت ایجاد کنیم؟

ببینید انسان آنقدر عمر و انرژی و وقت ندارد که بتواند در دل این زندگی از طغیان اطلاعات که دارد او را خفه می‌کند خود را نجات دهد ما اجتماع هستیم لذا بحث تخصص در این زمان بسیار پر معنا و ضروری است ولی در بحث اعتقادات و جهان‌بینی همه بایستی خود وارد گود شوند.

و برعکس در رابطه با تخصص‌ها، بایستی تقلید کنند و از طرف دیگر مباحث تخصصی بایستی طوری تدوین شوند که با جهان‌بینی و خودشناسی توحیدی افراد، در تناقض نباشد، در غیر این صورت اجتماع، اطمینان خود را به حوزه‌های تخصصی از دست خواهند داد، و این اتفاق، شیرازه زندگی فردی و اجتماعی را، از هم خواهد گسست. به طور مثال بحث‌های مهمی مثل جبر و اختیار، عدالت اجتماعی و عدالت خدا که ذهن انسان‌ها همواره مشغول آنهاست به طور جدی و ساده برای توده مردم حل نشده است و لذا سرگردانی در زمینه خداپرستی، اخلاق و تعهد را پیش آورده است.

سؤال: شما بفرمایید که عدالت الهی چیست؟ و چگونه این ناعدالتی در طبیعت را توجیه کنیم به طور مثال یکی در یک خانواده با فرهنگ، مذهبی و ثروتمند دنیا می‌آید و دیگری در فلان ده فقیر آفریقایی نیمه وحشی؟

جواب: اگر بحث‌های گذشته را، بدرستی متوجه شده باشید، باز هم این سؤال از جایگاه من مستقل از خدا، و یا منی که خود را، با خدا یکی می‌داند، برخواسته است و الا کسی که می‌داند، همه چیز او و دیگران، به دلیل رحمت الهی (نه طلبکاری آنها از خدا) به آنها اعطا شده است و آن هم برای انجام مأموریت الهی می‌باشد، زبان به اعتراض نمی‌گشاید و اصولاً این اعتراض‌ها که از چنان جایگاهی برخواسته است ذاتاً

وارد نبوده و هرگز برای شیاطین جواب وجود ندارد مگر جوابی که گفته شود من خودت را به صاحبش یعنی خدا برگردان که در این صورت، خواهی دید با نبودنت دیگر سؤال بالاتر از حد وجودی خودت برایت پیش نمی آید، چرا که دیگر نیستی تا بتوانی سؤال کنی.

به طور خلاصه بهترین و مؤثرترین اقدام برای برقراری عدالت واقعی، در درجه اول اعتراف به بنده بودن تمام مخلوقات و همچنین اعتراف به قادر و متعال بودن مطلق باری تعالی می باشد و بعد از آن وفا کردن به عهد و پیمان ها با خدا و دیگران در اجتماع می باشد بقیه موارد و مشکلات در صورت برقراری عدالت فوق الذکر بدون تردید اصلاح و برطرف خواهند شد. در پایان مصراغه پیشنهاد می کنم هر روز یک یا دو غزل حضرت حافظ را مطالعه فرمائید تا نکات آمده در این مقاله برایتان بیشتر عیان شود.

شَفَا زِ گُفْتِه شَکْرِ فِشَانِ حَافِظِ جَوِي

کِه حَاجَتَتْ، بِه عَلاَجِ کُلاَبُ قَتْدِ مَبَادِ

به امید محشور شدن با انبیا و اولیا و نیکان و مقربان در گاه الهی- اشراقی

غزل ۱

۱) اَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي، اذِرْ كَأْسًا وَنَاوِلْهَا

کِه عِشْقِ آسانِ نَمُودِ اَوَّلُ، وَلِي اُفْتَادِ مُشْكِلْهَا

(۲) ای ساقی (که باده عشق و مهرورزی را توزیع می کنی) جام می را (شادمانه) و رقص کنان در حالی که آن را به دَوَران در می آوری به ما لطف کن تا از مشکلات حاصل از پیمودن راه عشق که اولش آسان می نمود و سپس مشکلات پیش آمد دمی بیاسایم.

۲) بِه بُوِي نَافِهْ اِي كَاخَرُ، صَبَا زان طُرّه بُوگَشَايَدُ

زِ تَابِ جَعَدِ مُشْكِينَشْ، چِه خُونِ اُفْتَادِ دَرِ دِلْهَا

(۲) برای انتظار اینکه باد صبا بوی نافه ای (بسیار خوشبوی) زلف های افتاده در پیشانی یار را پخش کند و در ظرفِ عطر و طرّه او را بگشاید و آن را به مشام ما برساند و همچنین از گرفتار شدن در پیچ های زلف مشکین اش، چه خونی در دل ها افتاد (دل ها برای این انتظار و گرفتاری های حاصل از جلوه های زیبای هستی خون شده است)

۳ مَرادَر مَنزِلِ جانان چِه آمَنِ عِیش، چُون هَر دَم

جَرَس فریاد می‌دارد، کِه بَرَبَنَدید مَحْمَلها

(۳ در منزلگاه دنیوی (و در کنار) یاران و جانانم چه عیش و روزگار خوشی متصور است؟ (هیچ) چون که هر لحظه زنگ اخبار (کاروان) فریاد می‌دارد (می‌کشد) که وسایل سفر را ببندید (و از این منزل بگذرید)

۴ بِه می سَجَّادِه رَنگین کُن، گَرَت پیرِ مُغان گوید

کِه سَالِک بِيخَبَر نَبود، زِ راه رَسْمِ مَنزِلها

(۴ محل بندگی و سجده گاهت را با می عشق و عاشقی رنگ (زینت) بده اگر برای این کار پیر باتجربه (که نورالهی را می‌بیند و به عنوان بالاترین جلوه الهی این نور را مقدس می‌شمارد) توصیه کرده باشد، زیرا سالک از راه و رسم منزل‌های مسافرت نیاستی بی‌خبر باشد لذا به نورپراکنی پیر مغان که منور است راحت را روشن بکن.

۵ شَبِ تَارِيكُ بيمِ موجِ گردابی چنين هایل

کجا دانند حال ما، سَبُکبارانِ ساحلها

(۵ در ظلمات و تاریکی این دنیا و موج (زیر و بم آن و مجموعه اضداد تشکیل دهنده دنیا به عبارت دیگر دنیا همه چیزش از زوج متناقض تشکیل شده است) آن، که گردابی بس هایل و هولناک را به وجود آورده‌اند آنهایی که در ساحل بار و مسئولیتی سبک در آرامش هستند حال ما را که در گرداب فوق‌الذکر حرکت می‌کنیم از کجا حس می‌کنند؟

۶ همه کارمَزِ خودکامی، به بدنامی کشید آخر
نَهان کی ماند آن رازی، گزوسازند مَحْفَلِها

(۶) همه نتایج فعالیت‌هایم برای کام گرفتن (منظور خودبین‌های متکبر) به بدنامی کشید و بس، چرا که این خودبینی و تکبر که ظاهراً مخفی است ولی در واقع چون در مجالس تکبر معنا می‌دهد (یعنی متکبر در حضور دیگران این مرض خود را عرضه می‌کند و در تنهایی معنی ندارد) هرگز پنهان نمی‌ماند و در پیش خوبان بدنامی می‌آورد.

۷ حُضُوري گرهمی خواهی آزو غایب مَشَو حَافِظ
مَتی مَاتَلَقَ مَنْ تَهْوِي دَع الدُّنْيا وَاَهْمِلِها

(۷) ای حافظ اگر حضور و رسیدن به بارگاهش را واقعاً می‌خواهی از دیدگاه او خود را غایب به حساب نیاورده و از یادش غافل مشو به عبارت دیگر اگر هوای دیدن دلدار را کرده‌ای دنیا و وسایل آن را رها کن.